

« بَررسی خسارت مازاد بر ديه »

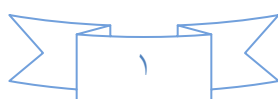
به نام خدا

موضوع: خسارت مازاد بر ديه

محقق: مهدی قاسمی خواه

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه  
شیراز

تابستان ۹۱



## « برّسی خسارت مازاد بر ديه »

### فهرست

### مطالب

چکیده ..... ۴

مقدمه ..... ۵

باب اول ..... ۶

### فصل اول

مازاد بر هزینه ي درمان و خسارت مالي ..... ۷

بخش اول: کلیات ..... ۷

بخش دوم: نظریه اول ..... ۹

بخش سوم: نظریه دوم ..... ۱۲

بخش چهارم: نظریه بینابین ..... ۱۴

### فصل دوم

بررسی ديه از نظر دكترين و رويه ي قضايي ..... ۱۸

## « بررسی خسارت مزاد بر دیه »

بخش اول: دکترین ..... ۱۸

بخش دوم: رویه قضایی..... ۲۰

باب دوم..... ۲۲

فصل اول

هفت دلیل برای اثبات موضوع..... ۲۳

فصل دوم

زیانهای بازماندن از کار و هزینه ی دادرسی..... ۳۲

بخش اول: باز ماندن از کار ..... ۳۲

بخش دوم: هزینه ی دادرسی ..... ۳۷

فصل سوم

بررسی روایات دیه و ارزش..... ۳۹

نتیجه گیری..... ۴۴

فهرست منابع..... ۴۶

## « بررسی خسارت مازاد بر دیه »

چکیده:

مقتضی ضامن بودن خسارت های مازاد بر دیه [هزینه های درمان] را می توان با استدلال هایی چند اثبات کرد. هر کدام از این استدلالها، در صورت درستی، در بردارنده نکته ویژه ای است که در دیگری نبوده و پیامدهای ویژه خود را داراست. در توضیح این سخن می گوییم: این استدلالها بر دو دسته اند.

دسته ی اول: در پی آن است که ضمان هزینه های درمان را از آغاز و به یکباره با سیره عقلا اثبات کند و در این راه آن را به قاعده دیگری، چه عقلایی و چه شرعی، برنگرداند، در حالی که دسته ی دیگر، این ضمان را با یاری جستن از قاعده هایی چون: تسبیب، تفویت یا اضرار به اثبات می رسانند. این خود سبب پیدایش تفاوتی میان این استدلالها می شود. که در این نوشته به بررسی این تفاوت ها از لحاظ حقوقی و فقهی می پردازیم.

واژگان کلیدی: خسارت، دیه، هزینه های درمان، هزینه دادرسی،

مقدمه:

یکی از مسئله های بحث برانگیز حقوق کیفری ایران، نهاد حقوقی دیه می باشد که قانون گذار، آن را در زمره ی یکی از مجازات های کیفری برای جنایات غیر عمدی، و در پاره ای از موارد و در شرایط معیننی برای جنایات عمدی قرار داده است. در این نهاد حقوقی، ضرروزیان مدعی خصوصی به صورت معین و مقدر نسبت به نفس، اعضاء و منافع مشخص شده است و نسبت به مواردی که امکان تعیین دیه وجود نداشته، قاعده ارش و حکومت را جایگزین آن نموده است که قاضی باید طبق ضوابط خاصی و با استمداد از نظریه کارشناسی، نسبت به تعیین میزان آن اقدام نماید. در پاره ای از موارد میزان و مبلغ دیه، با خسارت های وارده بر مجنی علیه مطابقت داشته، و نیز در بعضی موارد، هیچ گونه تناسبی بین خسارت های وارده و دیه ی مقدر شرعی وجود ندارد و چه بسا خسارت ها و زیان های وارده به مجنی علیه، چندین برابر میزان دیه ای است که نسبت به صدمه های وارده ی بر وی معین شده است. به عنوان مثال، ممکن است شخصی بر اثر جنایتی، استخوان پای وی شکسته شود نامبرده علاوه بر آنکه به سبب صدمه های وارده مجبور است مدتی طولانی متحمل درد ورنج و تالمات و صدمات روحی شود، باید مبالغ هنگفتی، جهت درمان و معالجه ی خود هزینه نماید. علاوه بر آن، ممکن است به سبب صدمه های مزبور مدتی طولانی محروم از کسب و کار خویش شود و خسارت های فعلی بروی وارد و منفعت های ممکن-الحصولی از نامبرده تفویت شود، مضافاً به این که ممکن است بر اثر صدمه ی وارده نقص عضوی در بدن مجنی علیه ایجاد برای مدتی طولانی و یا برای همیشه، وی را خانه نشین سازد. از طرف دیگر، جبران زیان های وارده به مجنی علیه مزبور، به عنوان دیه، حسب مقررات قانونی تنها میزان ده درصد دیه کامل مرد مسلمان به وی تعلق میگیرد که ممکن است حتی تکافوی یک دهم از خسارت های وی را جبران ننماید.

سوالی که در اینجا مطرح می شود این است که از نظر مقررات شرعی و موازین قانونی، آیا تمامی خسارتهای و زیانهای وارده به مجنی علیه قابل مطالبه است؟ یا صرفاً زیانهای وارده به وی، به میزان دیه مقرر و معین از جانب قانونگذار قابل وصول می باشد؟ و به عبارت دیگر، آیا خسارتهای مازاد بر دیه قابل مطالبه میباشد یا خیر؟

« بَرّسی خسارت مازاد بر ديه »

# بَابِ اَوَّلِ

فصل اوّل: مازاد بر هزینه‌ی درمان و خسارت مالی

بخش اوّل:

از مجموعه قواعد و اصول حاکم بر حقوق اسلام، از جمله مقررات مربوط به دیه و قواعد اتلاف و تسبیب و مقررات قانونی حاکم بر کشور، خصوصاً اصل ۱۷۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی و ماده ۹ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری استنباط می گردد، خسارت های و زیان های وارد بر افراد، به دو صورت مادی و معنوی میباشد که خسارت های مادی شامل زیانهای جانی و مالی است و خسارتهای مالی نیز اعم از کاهش دارایی مثبت، افزایش دارایی منفی و منافع ممکن الحصول به شرح ذیل می باشد.

خسارت ها

۱. مادی الف: جانی

ب- مالی ۱- کاهش دارایی مثبت ۲- افزایش دارایی

منفی

۲. معنوی

۳. منافع ممکن الحصول

با توجه به نمودار فوق، خسارت های معنوی از موضوع بحث خارج است و محل نزاع موردی است که جنایتی بر کسی وارد و موجب زیانهای مادی می شود. از آنجایی که قانونگذار در خصوص ورود خسارت های ناشی از جنایات، مبالغ معینی را تحت عنوان دیه، به عنوان جبران زیان های مادی تعیین نموده است و ممکن است دیه مزبور، جبران تکافوی تمامی خسارات ها اعم از هزینه های مادی به جهت درمان و معالجه و ناشی از محرومیت کسب و کار را ننماید، در این خصوص اختلاف نظر وجود دارد آیا خسارت های مازاد بر دیه قابل مطالبه میباشد یا خیر؟

مهم ترین سوالی که در بدو امر به ذهن متبادر می شود، این است که دیه چیست؟ جزای نقدی و کیفر است یا خسارت محض؟ که البته هر

## « بررسی خسارت مازاد بر ديه »

کدام را بپذیریم آثار حقوقی مخصوصی بر آن مترتب است. باید توجه کرد که پاسخ به سوال فوق تکلیف بسیاری از مسائل را روشن می کند. به طور کلی امروزه سه دیدگاه در مورد ماهیت ديه مطرح است:<sup>۱</sup>

### دیدگاه اول:

ديه نوعی مجازات مالی محسوب میشود. قاعداً این دسته باید بپذیرند که خسارت وارده غیر از ديه باید به نوعی جبران شود. یعنی علاوه بر پرداخت ديه، خسارت چه بیشتر از ديه باشد چه کمتر به طور علی حده باید محاسبه شده و به آسیب دیده پرداخت شود. در عین حال باید مشخص شود ديه که به عنوان مجازات مطرح است به چه دلیل باید آسیب دیده تعلق گیرد؟ آیا مجازات مالی (جریمه نقدی) به بیت المال پرداخت می شود یا به مجنی علیه (حادثه دیده)؟

### دیدگاه دوم:

ديه جبران خسارت است. برای این گروه قاعداً سوال خسارت زاید بر ديه بی معنی خواهد بود، چرا که خسارت زاید بر خسارت معنی ندارد، البته باید توجه کنند که معین بودن میزان ديه هر عضویا آسیب وارده قبل از وقوع حادثه چه حکمتی دارد؟ آیا پیش از پدید آمدن خسارت می توان میزان آنرا معین کرد؟

### دیدگاه سوم:

ديه عوض نفس یا خود عضو است و این برای همه زمانها ثابت است. این دیدگاه نیز قاعداً به گونه ای به جبران خسارت و آن هم به طور علی حده معتقد است.

باری، به اعتقاد ما مشخص شدن ماهیت ديه اساسی ترین مساله است. اکنون دیدگاه های حقوقی و فقهی راجع به سوال خسارت زاید بر ديه را از نظر می گذرانیم:

دیدگاه ها و نظریه ها

<sup>۱</sup> - ر.ک هاشمی شاهرودی، محمود، بایسته های فقه جزا، صص ۱۲۹-۱۷۰



## « بررسی خسارت مازاد بر دیه »

از بررسی های عمل آمده و مطالعات انجام شده پیرامون مسئله، این نتیجه حاصل می شود که نظر فقها و مجتهدین و حقوق دانان به دو صورت متجلی است که در دو بخش آتی بررسی می شود:

بخش دوم:

نظریه اول:

گروهی از حقوق دانان و قدامو معاصرین از فقها، مجتهدین و مراجع عظام بر این باورند که اخذ هر گونه خسارت ناشی از جنایات در مواردی که دیه و یا ارزش حکومت تعیین شده است فاقد مشروعیت شرعی و قانونی است؛ زیرا غرض شارع مقدس از تعیین دیه به صورت معین و مقدر، جبران ضررو زیان هایی است که به سبب آسیب رسیدن به جسم و جان آدمی به وجود می آید و شارع مقدس نیز تمامی زیان های وارده به مجنی علیه را مد نظر قرار داده است؛ یعنی تقریباً تمامی همه ی بزرگان فقه در گذشته و عصر حاضر، اتفاق نظر دارند که اخذ هر گونه خسارتی غیر از آنچه به عنوان دیه تعیین شده است، در جنایات جایز نبوده و مشروعیت ندارد. به اعتقاد این گروه هیچ ضرری در اسلام، بدون جبران باقی نمی ماند و مقطوع بودن مبلغ و میزان دیه در چنین نظامی به این معنی است که شارع مقدس تمامی خسارت های مجنی علیه را مد نظر داشته است. آرا و نظرات قضایی زیر در این نظریه قابل توجه و تأمل است:

رأی اصراری هیئت عمومی دیوان عالی کشور شماره ۱۶۸/۹/۲۱ اشعار می دارد: در خصوص مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم، با توجه به اینکه در جرایمی که مستلزم پرداخت دیه است شرعاً جز دیه خسارت دیگری نمی توان مطالبه کرد... بنابراین حکم به پرداخت خسارت علاوه بر دیه وجه قانونی ندارد.

رأی اصراری هیئت عمومی دیوان عالی کشور شماره ۱۶-۲-۵۰۳۶۹ نیز بیان داشته است: دادگاه کیفری یک در مورد قطع نخاع که منتهی به از کار افتادن پاها شده است و همچنین برای هریک از صدمات دیگر بر وفق قانون دیات حکم به پرداخت چند دیه صادر کرده است بنابراین در مورد از کار افتادن پاها که بر اثر قطع نخاع بوده است مطالبه ضرر و زیان دیگری علاوه بر دیه، فاقد مجوز قانونی است.

رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور شماره ۶۱۹-۶۲۸-۷۶.۹.۲۸ اظهار داشته است:

مستفاد از ماده ۶۳۷ قانون مجازات اسلامی ارش اختصاص به مواردی دارد که در قانون برای صدمات وارده به اعضای بدن، دیه تعیین نشده باشد، در ماده ۴۴۲ قانون مزبور برای شکستگی استخوان اعم از آنکه بهبودی کامل یافته و یا عیب و نقص در آن باقی بماند، دیه معین شده است که حسب مورد همان مقدار دیه باید پرداخت گردد، تعیین مبلغ مازاد بر دیه با ماده مرقوم مغایرت دارد.

اداره حقوقی قوه قضاییه نیز در نظر شماره ۷.۳۳۷۶-۱۳۶۲.۸.۲۳ بیان داشته است: «در صورتی که متهم قصاص شود یا حکم به پرداخت دیه صادر گردد، دیگر مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم مورد نخواهد داشت مواردی که ضرر و زیان مورد مطالبه مربوط به نفس یا عضو نباشد مطالبه آن بلا اشکال است.

برخی از قضات نیز در نظر مشورتی خود در زمینه ضرر و زیان هزینه های درمانی زائد بر دیه، قائل بر این شده اند که در مورد صدمات بدنی غیر عمدی غیر از دیه، چیز دیگری به مصدوم تعلق نمی گیرد و صدور حکم زاید بر دیه ولو به میزان هزینه های درمانی متعارف خلاف موازی نفقهی است.

مفاد رأی شماره ۱۰۴ مورخه ۶۸/۹/۱۴ دیوان عالی کشور که مقرر می دارد: حکم تجدیدنظر خواسته و استتلال دادگاه مخدوش است؛ زیرا ادعای مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم بر اثر ضربه مغزی و شکستگی استخوان جمجمه شهاب زندی در دادگاه کیفری مطرح و رسیدگی شده و دادگاه در حکم خود مقداریه را بر طبق قانون دیات معین نموده است؛ بنابراین دعوی ضرر و زیان وارده به شخص مزبور بر اثر همین جرم تحت عنوان دیگری غیر از دیه فاقد مجوز می باشد.<sup>۱</sup>

همچنین فتاوی بعضی از مراجع عظام را که حاکی از عدم مشروعیت اخذ هرگونه خساراتی مازاد بر دیه می باشد، مویید این نظریه می باشد، از نظر می گذرانیم.

امام خمینی (رض) و حضرت آیة الله سید محمد رضا گلپایگانی: اخذ هرگونه خسارتی غیر از آنچه که به

<sup>۱</sup> - ر.ک، بازگیر، بداله، آراء ماهوی دیوان عالی کشور در امور حقوقی و جزایی، تهران، چاپ اول، سال ۸۰

## « بررسی خسارت مازاد بر دیه »

عنوان دیه تعیین شده است در جنایات جائز نبوده و مشروعیت ندارد.

-حضرت آیه الله محمد علی اراکی: مصارف و مخارج معالجه را که زاید بر دیه است نمی تواند بگیرد.

-حضرت آیه الله بهجت: اگر در مورد دیه مقرر است و تقدیر نشده، جانی همان دیه را باید بدهد و بیش از آن نیست.

-حضرت آیه الله فاضل اردکانی: در مواردی که دیه ی مقرر وجود داردتنها دیه پرداخت می شود و زائد بر آن چیزی نیست.

-آیه الله محمد وحیدی تبریزی: بر جانی غیر از پرداخت دیه چیز دیگر واجب نیست. اعم از هزینه های درمانی و غیردرمانی.

-آیه الله ابوطات تجلیل تبریزی: دیه همان خسارت است که شرعاً تعیین شده و علاوه بر آن لازم نیست.

-آیه الله محمدتقی مجلسی اصفهانی: تضمین جانی نسبت به خسارات وارده علاوه بر مقدار دیه مشکل است.

-آیه الله محمد فاطمی ابهری: فقط لازم است جانی دیه جنایت را بپردازد و هزینه درمان به عهده او نیست. به مقتضای اصل و اجماع و فرقی نیست بین خسارت ها.

-آیه الله محمد فیض سرابی: در تمام مواردی که دیه جرح شرعاً تعیین شده است، به عهده جانی است و خسارات وارده بر مجنی علیه را جانی ضامن نیست. بر عهده ی خود مجنی علیه است.

آیه الله سید محمدعلی علوی گرگانی: در جنایت فقط دیه واجب می گردد و خسارت به عهده جانی نیست زیرا دیه ربطی به خسارت ندارد تا سنجش شود کدام زیادتر یا کمتر است.

-حضرت آیه الله العظمی خامنه ای نیز در این خصوص می فرماید: هزینه درمان علاوه بر دیه جانی نیست و جایی که دیه مقدر است همان دیه بر عهده جانی است. همچنین آیه الله سید محمد شاهرودی می فرماید: دیه ی اکثر جنایات ها از طرف شارع مقدس اسلام تعیین شده است، مقدار آن چه مساوی با هزینه درمان باشد و چه کمتر و چه زیادتر و در مواردی که مقدار دیه

تعیین نشده باشد نظر حاکم شرع شرط است.<sup>۱</sup>

نتیجه تبعی قبول این نظریه آن است که مجنی علیه پس از مدتها تحمل درد ورنج و صدمات روحی و پرداخت هزینه درمان و مداوا در بیمارستان و تحت نظر پزشک و استراحت در منزل و باز ماندگی از کسب و کار و عسرت و تنگدستی خانواده، بسیاری از زیان های وی بلا جبران باقی بماند و این چیزی است که عقل آن را نمی پذیرد و طبق ملازمه ی حکم شرعی با حکم عقل (کلما حکم به العقل، حکم به الشرع و کلما حکم به الشرع، حکم به العقل) شارع مقدس: نیز خسارت های شخص را بلا جبران نگذاشته و ظلم و ستمی را متوجه مجنی علیه ننموده است.

بخش سوم:

نظریه دوم:

گروه دیگر بر این باورند که کلیه خسارت های ناشی از جنایتها قابل جبران می باشد و برای اثبات نظریه خود به بناء عقلا، قاعده لاضرر، قاعده لاجرح و قاعده تسبیب. تمسک جسته و هرگونه ضرری را که بر مجنی علیه بر اثر جنایت وارد شده است، قابل مطالبه می دانند این گروه با این اعتقاد که شارع مقدس در زمان خاصی که دیه جنایت ها را مقرر و معین نموده است، از مالیت قابل توجهی برخوردار بوده و به نحو اکمل می توانسته است نیازهای مالی مجنی علیه و بستگان وی و خسارت های ناشی از صدمه های وارده بر وی را بر طرف نماید. مضافاً بر این که در آن زمان به دلیل محدود بودن دانش پزشکی، امکان معالجه های گسترده و پیچیده فعلی که مستلزم هزینه های سرسام آور هم می باشد، وجود نداشته و زمینه ی مصرف دیه به صورت فعلی موضوعاً منتفی بوده است و لذا تعیین دیه مقدر در شرع مقدس تکافوی تمامی خسارت های مجنی علیه را داشته است و اگر خلاف آن را بپذیریم در واقع ظلم و ستمی را از ناحیه شارع مقدس بر مجنی علیه قبول نموده ایم و بنابراین باید اذعان نمود که با توجه به اصول حقوق حاکم بر حقوق اسلام و این که هر گونه زیانی که بر هر نحو بر کسی وارد شود، بر اساس آن اصول، قابل جبران می باشد، جبران هرگونه

<sup>۱</sup> - ر.ک، هاشمی شاهرودی، محمود، فصلنامه فقه اهل بیت فارسی، شماره ۶ و ۵

## « بررسی خسارت مازاد بر دیه »

خساراتی را به سبب ورود جنایت بر مصدوم، مشروع می دانند. آرا و نظرات قضایی ذیل موید این برداشت است.

۱\_ اداره حقوقی در نظریه شماره ۴۱۲۵/۷ - ۱۲/۷/۱۳۷۶ اعلام نموده است: با توجه به قاعده لاضرر و نفی حرج و قاعده تسبیب، چنان چه محرز شود که در اثر عمل جانی خسارتی بیش از دیه یا ارزش بر مجنی علیه وارد شده، من جمله مخارج معالجه و مداوا، مطالبه آن از جانی که مسبب ورود آن بوده منع شرعی یا قانونی ندارد. ماده ۱۲ قانون اصلاح مقررات استاندارد نیز مؤید این نظریه است. اضافه می شود که بهتر است قانون به نحوی اصلاح گردد که این امر در آن تصریح شود. اداره حقوقی قوه قضاییه در نظریه های مشورتی شماره ۴۱۲۸/۷ مورخه ۹/۷/۱۳۷۶ و ۴۱۳۵/۷ مورخه ۲۷/۷/۱۳۷۶ نیز با عبارتی مشابه نظریه مزبور را تایید نموده است.

۲\_ رای اصراری هیئت عمومی دیوان عالی کشور شماره ۶-۴.۵-۱۳۷۵ بر خلاف آرای اصراری ۱۱۰ و ۱۶- که در برداشت اول ذکر شد- خسارت و ضرر و زیان مازاد بر دیه را قابل مطالبه دانسته و بیان داشته است: «نظر به اینکه از احکام مربوط به دیات و فحواى مواد قانون راجع به دیات نفی جبران سایر خسارات وارده به مجنی علیه استنباط نمی شود و با عنایت به اینکه منظور از خسارت و ضرر و زیان وارده، همان خسارت و ضرر و زیان متداول عرفی است لذا مستفاد از مواد ۳ و ۲ و ۱ قانون مسئولیت مدنی و با التفات به قاعده کلی لاضرر و همچنین قاعده تسبیب و اتلاف، لزوم جبران این گونه خسارات بلاشکال است».

۳\_ اداره حقوقی قوه قضاییه نیز در نظریه شماره ۷.۹۷۹۲-۱۳۷۹.۹.۲۹ برخلاف نظریه خود در شماره ۷.۳۳۷۶-۶۲.۸.۲۳ خسارات مازاد بر دیه را جایز دانسته است. در این نظریه اخیر آمده است: «با توجه به قواعد لاضرر و نفی حرج و قاعده تسبیب، چنانچه محرز شود که در اثر عمل جانی، خسارتی بیش از دیه یا ارزش بر مجنی علیه وارد شده است من جمله مخارج معالجه و مداوا، مطالبه آن از جانی که مسبب ورود خسارت بوده است منع شرعی ندارد و ماده ۱۲ قانون اصلاح قوانین و مقررات استاندارد و تحقیقات صنعتی مصوب ۱۳۷۱.۱۱.۲۵ نیز موید این نظریه است.

۴\_ در نظر مشورتی اکثریت قضات در پاسخ به این سوال که آیا ضرر و زیان هزینه های درمانی زائد بر دیه قابل مطالبه است یا خیر؟

## « بَرّرسی خسارت مازاد بر ديه »

آمده است: «در صورتی که ديه مورد حکم کفاف هزینه های درمان مصدوم را نکند دادگاه مکلف است در صورت تقاضای مدعی خصوصی حکم ضرر و زیان او را صادر کند ولو اینکه زائد بر ديه باشد»<sup>۱</sup>.

درتایید این نظریه نیز می توان به فتاوی فقهای که بیان می گردد اشاره نمود:

حضرت آیت الله ناصرمکارم شیرازی: ديه جبران خسارت است ولی اگر هزینه لازم برای درمان بیشتر شود مجنی علیه می تواند مقدار اضافی را از جانی بگیرد.

حضرت آیت الله علی سبط الشیخ انصاری: باديه تمام خسارات را باید داد چنانچه در مساله سمحاق اجر طبیب هم ذکر شده درکافی و در صورت کسر تمام ديه لازم است و در بیشتر . بیشتر از ديه.

آیت الله سید محمد سجادی: در کلیه موارد دیات مقرر در شرع مقدس تأمین خسارات بر نفس و اطراف است و ارتباطی به خسارات مالی نسبت به مجنی علیه ندارد و از مفهوم حدیث معتبر از امیرالمومنین {ع} که در مورد سمحاق اجر طبیب استفاده می شود. که جبران خسارات پزشکی نیز به عهده ی جانی است.

آیت الله محمد علی گرامی : اگر خسارت بیش از مقدار ديه باشد باید زاید را بپردازد .

آیت الله میرزا جواد تبریزی: در موارد حکومت می توان هزینه های درمان را هم در نظر گرفت. اما در موارد ديه ی مقدره چیزی بر جانی نیست . لازم به ذکر است در ماده ۷-۱۱۲ و تبصره ۲ لایحه پیشنهادی قانون آیین دادرسی کیفری مطا لبه هزینه های متعارف مازاد بر ديه پذیرفته است.<sup>۱</sup>

بخش چهارم :

نظریه بینابین

باتوجه به اصول حاکم بر حقوق اسلام ، روایات وارده ، نظریات

<sup>۱</sup> - ر.ک، بازگیر، بداله، همان

<sup>۱</sup> - ر.ک، هاشمی شاهرودی، محمود، همان

فقها، حقوق دانان، استدلالهای ذکر شده، فتاوی مجتهدین، مراجع عظام و مقررات حاکم بر حقوق موضوعه ایران، نفی مطلق هر گونه خسارات ناشی از جنایت ها و صدمات، به جز دیه مقرر، و قبول مطلق مطالبه تمامی خسارت های ناشی از جنایت ها، می توان به نظریه ثالثی که تعدیل کننده دو نظر سابق میباشد، قائل شویم. در بیان این نظریه، این نکته حائز اهمیت است که جنایت هایی که بر کسی وارد می شود می تواند خسارت های مادی اعم از خسارت های جانی و مالی به دنبال داشته باشد که شارع مقدس جبران تمامی خسارت های جانی را در مقررات مربوط به دیه، مد نظر قرار داده است و نیز جبران زیان های مالی را بر اساس قواعد اتلاف و تسبیب قبول نموده است، به عنوان مثال شخصی که صدمه ای به وی وارد می شود باید هزینه هایی جهت دارو و درمان پزشکی و غیره صرف نماید مضافاً به این که شخص مزبور ممکن است بر اثر صدمه های وارده مدتی از کسب و کار خود محروم و نیز متحمل زیان هایی شود که آن هم جزء خسارت های مادی محسوب می گردد. حال از آنجایی که شارع مقدس با بیان دیه های مقرر، خسارت های مصدوم را به صورت معین و در بعضی موارد تحت عنوان ارش و حکومت طریقه تعیین آن را بیان نموده است، جبران و مطالبه هر گونه خسارت دیگری تحت عنوان هزینه های معالجه و درمان سلامتی صدمه های وارده را رفع نموده است، به بیان دیگر قانونگذار جبران تمامی خسارت های وارده از باب صدمه را معین نموده است و این تصریح مانع از جبران سایر خسارت ها و زیان های ناشی از باز ماندگی کسب و کار از دست دادن منافع ممکن الحصول نمی باشد که فتوای بعضی از فقها و مراجع تقلید و آراء حاضر و رویه قضایی، موید این نظریه می باشد.

علاوه بر آن نظریه بعضی از فقها در پرداخت خسارت ناشی از جنایت تصریح دارد.

– حضرت آیه الله موسوی اردبیلی: به نظر اینجانب خسارت وارده اگر معتد به باشد غیر از دیه است و جانی باید بپردازد.

– حضرت آیه الله حسین نوری همدانی: در مواردی که جنایت و آسیب رساندن به بدن شخص، موجب ثبوت دیه شود در صورتی که بهبود یافتن آن شخص به معالجه و مداوا احتیاج داشته باشد، لازم است که جانی علاوه بر پرداخت دیه ای که شرعاً قور گردیده است مخارج معالجه را نیز بپردازد بلکه اگر به واسطه آسیب و زخم، ضرر مالی نیز بر آن شخص وارد شده است مثل این که چند روز از انجام کاری که

## « برّرسی خسارت مازاد بر ديه »

اشتغال بر آن داشته باشد به واسطه آن زخم ويا شکستگی باز مانده است را جبران کند.

– آية الله محمد حسن مرعشی شوشتری: ایشان به صراحت، لزوم جبران خسارت زائد به ديه مقدر را به استثناء ساير ادله شرعی مورد پذیرش قرار داده اند.

– آية الله حسين مظاهری: به غير از ديه چیز دیگری بدهکار نيست و اگر خسارت از ديه بیشتر باشد حاکم شرع مقدار بیشتر را از باب اضرار می گیرد.

– آية الله محمد صادقی: از باب اعتدای به مثل، کلیه زیانهایی که بر مجنی علیه وارد شده به اضافه مخارج درمانی اش بر عهده جانی است، زیرا این مخارج دنباله ی همان جنایت است، حتی اگر امکان وصل مجدد عضو باشد نیز مخارجش بر عهده جانی است. در هر صورت مجموع ديه و خسارت به دليل فوق بر عهده جانی است مگر در صورتی که عضو مجنی علیه به حال اول برگردد که اینجا تنها مخارج اعاده عضو بر عهده اوست زیرا خود عضو برگشته و ديه ای به جز درد قطع عضو ندارد، و این هم در مورد جنایت عمدی است و این جا هم در صورتی میتواند قصاص کند که عضو قطع شده جانی قابل اعاده است.

– آية الله عباسعلی عمید زنجانی: ظاهراً ديه خسارت است، ولی جانی مکلف به ادای اکثر الامرین است. ظاهراً خسارت زاید مستند به ضمان است نه حکومت و در مواردی مانند قطع دست خطاط اگر خسارت اضافه مترتب شود از باب ضمان خواهد بود.

– آية الله عبد الحيم شربیانی: ديه تاوان نقص عضو است و ارتباطی با ضرر و خسارات وارده ندارد و در صورت خسارت، ضامن اتلاف و خسارت هم است، به عبارتی ديه همان تاوان نقص ثابت و معین است و خسارت امر جنبی است که در صورت بودن آن هم جبران می شود.

– آية الله عبد الله حائفی: الدية حکماً خاصاً مجعولاً فی قبال الدم و لا ربط لها بالخسارات اصلاً و ان كان المراد من الخسارة الجرة ففيها تفصيل بين اجرة من يقيم الحدود الشرعية فعل بيت المال وبين الاجرة المقصص فعلي اولياء الدم اذ كان القصاص في النفس وبين ما ادا كان فيمادون النفس فعلي المجنى عليه والجاني محكوم شرعاً با داء الخسارات مضافة على الدية وللحكومة



الاسلامية وضع القانون ايضا في هذه الرابطة<sup>۱</sup>.

همچنین در رای شماره ۶ مورخه ۷۵/۴/۵ دیوان عالی کشور آمده است: به دلالت اوراق محاکماتی عمل ارتكابی خواندگان، ایراد ضرب عمدی منتهی به شکستگی استخوان پای مجنی علیه است که علاوه بر صدور حکم دیه در حق مجنی علیه به جهت تقویت قوای کاری خواهان، دادگاه خواندگان را به پرداخت ضرر و زیان محکوم نموده است. نظر به این که از احکام مربوط به دیات و فحواى مواد قانونی راجع به دیات، نفی جبران سایر خسارت وارده بر مجنی علیه استنباط نمی شود و با عنایت به این که منظور از خسارت و ضرروزیان وارده همان خسارت و ضرروزیان متداول عرفی می باشد، لذا مستفاد از مواد قانون مسولیت مدنی و با التفات به قاعده کلی لاضرر و همچنین قاعده تسبیب و اتلاف لزوم جبران این گونه خسارات بلاشکال است. بنا به مراتب رای شعبه پنجم دادگاه حقوقی یک سابق تبریز به اکثریت آراء ابرام می گردد.

همچنین در رای مشورتی شماره ۶۷۳۳ / مورخه ۶۲/۸/۳۲ اداره حقوقی قوه قضائیه آمده است: در صورتی که متهم قصاص شود یا حکم به پرداخت دیه صادر گردد، دیگر مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم مورد نخواهد داشت؛ ولی در مواردی که ضرروزیان مورد مطالبه به نفس یا عضو نباشد، مطالبه آن بلاشکال است. و در نظریه دیگر اداره حقوقی به شماره آمده است: در صورتی که حکم به پرداخت دیه صادر گردد دیگر موردی از برای مطالبه ضرروزیان بر نفس یا عضو نیست؛ زیرا قانونگذار مقدار آن را در حد دیه تعیین کرده است و زائد بر آن قابل مطالبه نمی باشد؛ ولی در صورتیکه ضرروزیان مورد مطالبه مربوط به نفس یا عضو نباشد، بلکه راجع به خسارت مالی باشد، مطالبه آن بلاشکال است.

مستفاد از نظریه های مزبور و آراء و فتاوی ذکر شده، این نکته ثابت می گردد که نظریات سه گانه مزبور قابل تعدیل و جمع بین آنها ممکن می باشد. بدین توضیح که بر اساس نظریه اول که جبران هر گونه خسارتی را مازاد بر دیه غیر مشروع می داند، می توان به موردی حمل نمود که مطالبه خسارت های مازاد بر دیه بابت هزینه درمان و معالجه صدمه های وارده بر مجنی علیه کافی باشد و عنوان نمودیم که شارع مقدس تمامی ضرروزیان های ناشی از صدمه های

<sup>۱</sup> - ر.ک، هاشمی شاهرودی، محمود، همان

وارد شده بابت هزینه درمان و معالجه را مد نظر قرار داده است و همچنین بر اساس نظریه دوم که جبران خسارت های مازاد بر دیه را مشروع می دانند، به موردی حمل نماییم که پرداخت دیه تکافوی خسارت های ناشی از صدمات وارده جهت درمان و معالجه کافی نباشد. نظریه سوم نیز به موردی حمل میشود که کلیه خسارت های مالی ناشی از صدمات وارده علاوه بر دیه پرداخت می شود.

فصل دوم: بررسی دیه از نظر دکترین و رویه قضایی:

بخش اول:

دکترین

به گونه ای که می دانیم دیه در ق. م. ا مجازات تلقی شده است. (ماده ی دوازده) و به همین اعتبار میزان آن را خود قانونگذار از پیش تعیین کرده است و به نظر قاضی واگذار نکرده است. اما از سویی دیگر؛ دیه دارای ویژگی هایی است که آن را به جبران خسارت نزدیک می کند. از جمله این که دیه مجنی علیه و یا اولیاء دم پرداخت می گردد نه به صندوق دولت.

و حتی در قوانین موضوعه پرداخت آن در مواردی از بیت المال پیش بینی شده است. همچنین دیه حق الناس است و در فقه و قوانین موضوعه بر ضرورت مطالبه ی آن برای اتخاذ تصمیم از سوی دادگاه تأکید شده است. این ویژگی ها و بسیاری خصوصیات دیگر دیه سبب شده است که نه فقط حقوقدانان نسبت به ماهیت حقوقی دیه اتفاق نظر نداشته باشند بلکه وحدت رویه ای نیز بین تصمیمات دادگاه ها وجود نداشته باشد. در ادامه ی مطلب به طور اجمال اختلاف نظرهایی که بین دادگاه های کیفری از یک سو و حقوقی از سوی دیگر درباره ی خسارت مازاد بر دیه وجود داشته و در نهایت منجر به رأی اصراری هیأت عمومی دیوان عالی کشور شده است؛ مورد بررسی قرار می دهیم.

نظر به این که کمیسیون استفتائات شورای عالی قضایی در تاریخ ۶۳/۳/۲۲ به صراحت در پاسخ به استعلام قضات دادگاه های کیفری اعلام داشته بود که «... حاکم نمی تواند جانی را علاوه بر دیه ی مقدّر شرعی بابت مخارج معالجات نیز محکوم نماید و نیز محکوم نمودن وی بابت خسارت از کار افتادگی مجوزی ندارد....»

دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ پس از انقلاب اسلامی در عمل از اصدار هر گونه حکمی مبنی بر جبران ضرر و زیان زائد بر دیه امتناع می‌کردند. برعکس برخی از شعب دادگاه‌های حقوقی به استناد قانون مسئولیت مدنی و این که چون جبران ضرر و زیان ناشی از جرم مشروعاً ممنوع نشده باید جایز و مباح تلقی شود، چنین خسارتی را ضمان آور تلقی کرده، حکم به جبران آن صادر می‌کردند. که از آن جمله می‌توان به آراء صادره از شعب اول و دوم حقوقی ساری اشاره کرد که در نهایت به رأی شماره‌ی ۱۰۴ مورخه‌ی ۶۸/۹/۱۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور مبنی بر ردّ خسارت زائد بر دیه، منجر شده است. به این ترتیب این رأی نیز، همسو با اعلام نظر کمیسیون استفتائات صادر شده است. با این همه انحصار حکم دیه به تدارک خسارت مجنی علیه یا مجازات جانی مشکل به نظر می‌رسد و در واقع باید گفت که دیه از لحاظ ماهیت هم مجازات است و هم جبران خسارت. مقدر بودن دیه را باید در ارتباط با جنبه‌ی مجازاتی آن مدّ نظر قرار دهیم، چه مجازات باید از سوی قانونگذار تعیین شود و میل و اراده‌ی قاضی نباید دخالتی در تقدیر و تعیین میزان آن داشته باشد؛ اما در ارتباط با جنبه‌ی خسارتی دیه می‌توان گفت از قوانین موضوعه و نیز قاعده‌ی «لاضرر»، قاعده‌ی «نفی حرج» و قاعده‌ی «تسبیب» چنین استنباط می‌شود که تمام زیان‌های وارده بر مجنی علیه باید جبران شود و بدین ترتیب باید گفت که زیان دیده تا میزان دیه‌ی تعیین شده نیازی به اثبات ورود خسارت ندارد؛ اما این بدان معنا نیست که زائد بر دیه قابل جبران نباشد. از دیدگاه فقهی نیز اگرچه در کلمات فقها اشاره‌ای به مسئولیت برخواسته از هزینه‌های درمانی نشده است برخی از فقهای معاصر پرداخت اینگونه خسارات را در مواردی که دیه مقدر شرعی تعیین نشده، و حاکم به تعیین ارزش مبادرت می‌ورزد مغایر با موازین شرعی نمی‌دانند. برخی دیگر نیز بر ضرورت جبران کامل خسارت زائد بر دیه به ویژه با توجه به بنا و استنباط عقلا در همه‌ی موارد نظر دارند و آن را مغایر موازین شرعی نمی‌دانند. آری؛ اگر دیه می‌توانست یک حکم تعبّدی باشد به این معنی که شارع تعبّداً بفرماید: «شما باید فقط به دیه اکتفا نمایید خواه کافی برای جبران خسارت باشد و خواه نباشد»، مانعی از اکتفا به آن وجود نداشت. اما آیا چنین تعبّدی معقول است و عقلا آن را می‌پذیرند؛ و یا آن را یک ظلم آشکار نسبت به مجنی علیه می‌دانند، که به

## « بررسی خسارت مازاد بر دیه »

نظر ما یک حکم تعبدی نیست و مانعی برای جبران خسارت مازاد بر دیه وجود ندارد.<sup>۱</sup>

بخش دوم :

رویه قضایی :

گفته شده که مادهی ۲۹۴ ق.م.ا.مغایر مادهی ۳۶۷ ق.م.ا است زیرا در تعریف مذکور تقدیر و تعیین میزان دیه برای تشخیص آن لازم شناخته نشده است. در حالی که با توجه به مواد ۳۶۷ و ۴۸۱ ق.م.ا و منابع فقهی اگر مقدار ما به ازاء مالی جنایت وارده بر انسان از سوی شارع معین نشده باشد، ارزش یا حکومت پرداخت می‌گردد. و به نظر می‌رسد تعریف مادهی ۱۵ قانون مذکور صحیح‌تر است.<sup>۱</sup>

برابر احکام اصراری شماره‌ی ۱۰۴ - ۱۳۶۸/۹/۱۴ و شماره‌ی ۱۱۰ - ۱۳۶۸/۹/۲۱ و شماره ۱۶ - ۱۳۶۹/۵/۲ هیأت عمومی دیوان عالی طرح دعوی ضرر و زیان ناشی از جرم تحت عنوان دیگری غیر از دیه فاقد وجاهت قانونی است. ظاهراً به موجب آرای اخیر دیه خسارت ناشی از جرم است ولیکن بر این آرائی این اشکال وارد است که بین دیه و ضرر و زیان ناشی از جرم تفاوتی قائل نشده است. در عین حال هیأت عمومی دیوان عالی کشور در رأی اصراری شماره‌ی ۶ - ۷۵/۴/۵ ردیف ۷۴۳۶ تغییر رویه داده و صورت حکم مبنی بر پرداخت خسارت ضرر و زیان مازاد بر دیه را با أخذ نظر کارشناس رسمی و در حد متعارف و حتی خسارت عدم النفع متضرر از جرم را هم به عنوان ضرر و زیان متعارف پذیرفته است. نظر اخیر بر مبنای مواد ۱ و ۲ و ۳ قانون مسئولیت مدنی و بالتفات به قاعده‌ی کلی لا ضرر و همچنین قاعده‌ی اتلاف و تسبیب اتخاذ شده است. با این وجود هیأت عمومی دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۱۹ - ۷۶/۸/۶ به طور غیر مستقیم تعیین مبلغی مازاد بر دیه را فاقد وجاهت قانونی دانسته است. کمیون بررسی امور قضایی در نظریه‌ی

۱ - ر.ک، آشوری، محمد، آ.د.ک، جلد یک، ص ۲۶۵

۱ - ر.ک، صادقی، محمد هادی، جرایم علیه اشخاص، چاپ یازدهم، ص ۲۵۲

۲ - ر.ک، شکری، رضا، سیروس، قادر، قانون مجازات اسلامی در نظم حقوق کنونی، چاپ ششم، سال ۱۳۸۶

## « بررسی خسارت مازاد بر دیه »

مورخه ۷۶/۷/۳۰ این نظر را اتخاذ نموده که درخصوص معطل ماندن ازکاربه این استدلال که خسارت محتمل بوده و مسلم نیست آن را قابل مطالبه ندانسته مگردموردی که فرد دراستخدام دیگری باشد. درعین حال بنا به نظر دیگر دراین مورد تفاوتی بین فرد مستخدم و غیر مستخدم وجود ندارد .

«دیه با مرگ مجرم ساقط نمی‌گردد» و «دریافت حقوق از کار افتادگی مغایرتی با مطالبه‌ی دیه ندارد». (نظریه‌ی مشورتی ۶۹۲۹ ۷/ ۷۲/۱۲/۳ - ۷/ )

«وجهی که از طرف اداره کل راه آهن ایران به عنوان پاداش جان به وارث کارمن متوفی پرداخت می شود حق قانونی آنان بوده و با پرداخت دیه که به استناد حکم دادگاه صورت می گیرد ارتباطی ندارد و در نتیجه محاسبه ی آن به جای دیه قانونی نمی باشد. « (نظریه‌ی مشورتی ۷/۵۴۲۳ - ۶۵/۱۰/۱۶ ) و در عین حال «آن چه که از طرف بیمه یا سازمان تأمین اجتماعی به موجب قرار دارد یا قانون به عنوان غرامت پرداخت می‌شود ؛ ارتباطی با دیه ندارد» (نظریه‌ی شماره ۷/۹۵۹ - ۶۴/۴/۴ )

آیت الله سید محمود شاهرودی معتقدند که بزهدکار ضامن زیان ناشی از باز ماندن از کسب و کار بزه دیده نمی‌باشد و دلائلی چند را در این زمینه مطرح می‌نمایند. اما معتقدند که خسارت مازاد بر دیه به عنوان هزینه‌های درمان قابل مطالبه می‌باشد.<sup>۲</sup>

# بَاب دَوّم

فصل اوّل: هفت دلیل برای اثبات موضوع

ممکن است از سخنان فقیهان که در موارد دیه، از چیز دیگری یاد نکرده اند، چنین برداشت شود که همه آنچه بزهکار باید بپردازد، تنها دیه یا ارش است. دیه نیز همان دیه کامل بوده و گاهی به هر گونه جریمه ای که در شرع قرار داده شده باشد، گفته می شود. ارش نیز اندازه کسری معینی از دیه است، خواه در شرع معین شده باشد و یا با حکم قاضی.

البته در آینده خواهیم گفت که این برداشت نادرست است. اکنون مهم آن است که دلایلها و قاعده ها را در این باره بررسی کنیم. نخست قواعد را جدا از روایاتی که برای هر بزهی اندازه معینی از دیه قرار داده است، می کاویم و سپس روایات را بررسی خواهیم کرد.

برای دیدگاه ضامن بودن بزهکار، نسبت به همه هزینه های درمان بزه دیده، از چند دلیل می توان یاد کرد:

دلیل اوّل:

سیره عقلا در ضمان مالها و چیزهای متعلق به دیگران و بر این اساس گفته می شود آنان همه هزینه ها را بر عهده بزهکار می دانند که بخشی از آن، هزینه های پزشکی است. به دیگر سخن: وصف تندرستی و سلامتی از بیماری و آسیب دیدگی از ویژگیهایی است که همه عقلا خواستار آنند، بلکه چنین چیزی در انسان، بسی با اهمیت تر از اموال است و از آن جا که شخص بیگانه نسبت به سالم بودن مالی که در آن دست یازیده یا آن را تباه ساخته باشد، ضامن می گردد. هر گاه نسبت به انسانی هم جنایتی کرده باشد، باید عهده دار هزینه های درمان او شود.

چنین شیوه خردمندانه ای، از سوی قانون گذار اسلام، نادرست شناخته نشده که در نتیجه می توان آن را نزد شارع، پذیرفته شده دانست.

#### پاسخ:

نخست آن که: ویژگی سلامتی انسان، اگر چه مهم تر از سالم بودن اموال است، ولی چنین صفت خوش آیندی، تا آن هنگام که نزد عقلا، مال تلقی نگردد، مورد ضمان نخواهد بود. عقلا درباره انسان، نسبت به خود، صفات و اندامهایش، اعتبار مال بودن نمی کنند، بدین سان، چنانچه ویژگی سلامت در انسان مورد ضمان نباشد، دلیلی هم برای ضامن بودن هزینه های درمانی نخواهیم داشت.

دوم آن که: اگر بپذیریم که ویژگی سلامتی انسان، نزد عقلا مورد ضمان است، باز هم می توان گفت که پذیرش و تایید قانون گذار اسلام، بسته به این است که احتمال رد چنین شیوه ای در میان نباشد. بنا بر این، اگر احتمال دهیم که روایات تعیین اندازه دیه و خسارتها، خود پایه گذاری روشی تازه در شرع برای ضمان آسیبهای وارد بر سلامتی انسان است، ناگزیر احتمال رد آن سیره عقلا وجود خواهد داشت و بدین سان، نمی توان به تایید و امضای شارع اطمینان داشت.

دلیل دوم:

قاعده تسبیب و این که بزهکار، همه آنچه را که بزه دیده برای درمان خویش هزینه می کند، ضامن است؛ چرا که او سبب چنین خسارت و هزینه هایی است و بزه دیده، ناگزیر از این هزینه هاست. بنا بر این، در چنین جایی «تسبیب» به خسارت و ضرر و زیان، صدق می



کند و در مانند این موارد، سبب از مباشر قوی تر است. بنا بر این، به دلیل قاعده تسبیب، سبب، که همان بزهکار است، ضامن هزینه های درمان، و نه بیشتر، خواهد بود.

### پاسخ:

در این استدلال، هم از جهت کبرا و هم صغرا، اشکال می شود. درباره کبرا باید گفت: تسبیب و ضامن بودن سبب، در جایی که شخص مباشر با اختیار خویش به انجام آن کار دست یازد، چیزی است بر خلاف قاعده و پذیرش آن، جز در جاهایی که دلیل ویژه ای دارد، نادرست است.

درباره صغرا نیز، چنین می توان گفت: کبرا برای قاعده تسبیب، در صورت پذیرش، تنها در جایی سودمند است که تلف کردن مال، یا ناقص کردن چیزی که موجب کاهش ارزش آن باشد، در میان باشد. در این موارد گفته می شود که اگر شخص مباشر [= انجام دهنده مستقیم و بی واسطه]، چنین کاری را در پی سبب شدن کسی دیگر، انجام داده و دخالت آن کس، در این کار به هر علت اقوی باشد، ضمان بر عهده او خواهد بود؛ چرا که استناد تباه شدن مال به او سزاوارتر است، تا به مباشر.

با این توضیح، روشن است که قاعده تسبیب در گرو تلف یا ناقص کردن است، و چنین چیزی در مساله ما صادق نیست؛ زیرا هزینه کردن برای درمان، هرگز تباه ساختن مال نیست.

به دیگر سخن: قاعده تسبیب در واقع گسترش دادن موضوع قاعده «من اتلف» و معین کردن آن در سبب است و نه قاعده ای جدا و در برابر آن. پس ناگزیر باید در ضمان، به موجب قاعده تسبیب، اتلاف مال، اندامها یا جان در میان باشد که در مساله ما این گونه نیست.

با این همه، بر هر دو پاسخ می توان خرده گرفت. درباره پاسخ نخست می گوییم: قاعده تسبیب را می توان از راه دیگری جز سیره عقلا که در نزد شرع هم پذیرفته باشد، اثبات کرد. در موارد بسیاری قانون گذار اسلام، سبب را ضامن شمرده که از مجموع آنها، با الغاء خصوصیت هر مورد در نگاه عرف، می توان این قاعده را دریافت؛ چرا که این موارد، بسیار گوناگون بوده و به باب خاصی مربوط نمی شوند:

برخی روایات که بیشتر آنها سند صحیح نیز دارند، درباره ضامن بودن شاهد زور [=گواه دروغگو]، نسبت به مهر، ديه یا مال تلف شده، است.

دسته ای دیگر درباره کسی است که در میان راه مسلمانان، چاهی کنده یا ناودانی کشیده که به رهگذران زیان می رساند.

گروهی دیگر درباره کسی است که دیگری را به خانه خویش فرا خواند و هنگام ورود، سگ خانه به او حمله ور شود و زیانی برساند.

شماری هم، درباره ضامن بودن کسی است که برده سوار بر اسب او جنایاتی انجام دهد. برخی هم درباره کسی است که سواری را ترسانده تا از مرکبش فرو افتاد. دسته ای دیگر درباره زنی است که مرد بیگانه ای را به خلوت خویش فرا خوانده و شوهرش با دیدن آنان، مرد بیگانه را کشته؛ این زن، ديه او را ضامن خواهد بود.

گروهی نیز درباره شخص امدادگری است که به یاری دسته ای مددجو برخاسته است، آن گاه در راه یاری رساندن به آنان، بدون تعمد به کسی دیگر آسیبی رساند، در چنین جایی همان مددجویان ضامن آسیبی که بدو رسیده ست خواهند بود.

و نمونه هایی دیگر از این دست.

دیدن همه این موارد گوناگون، می تواند انسان را به یقین یا اطمینان برساند که هر یک از موارد، ویژگی معینی ندارد، بلکه این روایات، به یک مطلب و یک کبرای فراگیر رهنمون می شوند. این کبرا چنین است: هر گاه اراده شخص مباشر، به دلیل ناآگاهی، ناچاری یا ناگزیر بودن از دیدگاه قانون، تحت تاثیر و چیرگی چیز دیگری بوده و نقش کارآمد و تاثیر خارجی و عملی از آن سبب باشد، نسبت دادن پیامد به سبب قوی تر و شدیدتر است و ضامن بودن او نزد قانون گذار اسلام، سزاوارتر، چنانکه نزد عقلا نیز چنین است. بلکه باید گفت: وجود سیره یا دریافت همگانی عقلا، خود برای این روایات ظهوری در این می سازد که در صدد تایید همان شیوه عقلایی، با گستردگی و در همه موارد است. در این باره دو روایت را یادآوری می کنیم.

۱. صحیح جمیل عن ابی عبدالله (ع) فی شاهد الزور، قال: ان کان

الشیء قائما بعینه، رد علی صاحبه، و ان لم یکن قائما ضمن بقدر ما اتلف من مال الرجل.

جمیل با سند صحیح از امام صادق(ع) روایت کرده است که حضرت درباره گواه فریبکار چنین فرمود: اگر آن چیز [که با شهادت دروغ او به بیگانه ای رسیده است] پا بر جای باشد، به صاحبش بازپس داده می شود و اگر برجای نمانده باشد، آن گواه به همان اندازه ای که تباه شده ضامن است.

۲. معتبره ابی بصیر عن ابی عبدالله(ع) فی امرأة شهد عندها شاهدان بان زوجها مات، فتزوجت ثم جاء زوجها الاول قال: لها المهر بما استحل من فرجها الاخير و يضرب الشاهدان الحد و یضمنان المهر لها عن الرجل بما غرا، ثم تعتد و ترجع الی زوجها الاول.

ابوبصیر با سندی از امام صادق(ع) نقل کرده است که حضرت درباره زنی که دو شاهد نزد او گواهی دادند که شوهرش مرده است و آن زن با مردی دیگر ازدواج کرد، سپس شوهر نخست او، پیدا شد، فرمود: آن زن در برابر بهره زناشویی که شوهر دوم از او برده، مهر خویش را طلبکار می شود. آن دو گواه فریبکار حد می خورند و ضامن مهر زن از سوی شوهر دوم خواهند بود؛ چرا که او را فریفته اند. آن زن نیز پس از گذراندن عده، نزد شوهر نخست خویش، باز می گردد.

این دو روایت ظاهر در آنند که این حکم، تعبدی نبوده، بلکه به دلیل صادق بودن اتلاف و مستند بودن به سبب، در جایی است که مباشر فریب خورده باشد. این خود، همچون آوردن علت است که می توان آن را گسترش داد و تنها به همان مورد منحصر ندانست. بدین سان، کبرای فراگیر تسبیب را در جاهایی که اراده مباشر تحت تاثیر، یا ناگزیر و یا در حال انجام وظیفه ای شرعی و مانند آن بوده باشد، نمی توان نادرست شمرد.

در پاسخ اشکال بر صغرا نیز، چنین می توان گفت: معیار ضامن شدن نزد خردمندان، تلف مال، یا از میان رفتن آن نیست، بلکه از دست رفتن مالکیت آن است؛ به این معنا که مالک در پی چیزی، دچار زیان، یا کاهش مال گردد، خواه مال او در واقع تباه شده باشد، یا دیگری آن را گرفته، یا ناگزیر از هزینه کردن آن گردد. پس معیار آن است که در پایان کار، مالی از دست او بیرون رفته، یا

دچار کاهش شود.

روایت صحیحه محمد بن مسلم نیز همین را می‌رساند: «عن ابی عبدالله(ع) فی شاهد الزور ما توبته؟ قال: یؤدی من المال الذی شهد علیه بقدر ما ذهب من ماله

از امام صادق(ع) درباره توبه گواه دروغین: حضرت فرمود: به اندازه مالی که با گواهی او از دست رفته است، می‌پردازد.

با این همه، انصاف آن است که عنوان از دست رفتن مال و زیان کردن در این جا، صادق نیست، بلکه مساله ما از باب بهره‌گیری و استفاده از مال در درمان است. اگر چنین نگوییم، همه مواردی که انسان مال خود را برای خود هزینه می‌کند و دیگری باعث آن شده است، به عنوان نقض مطرح می‌گردد، در حالی که در این گونه موارد حکم به ضمان نمی‌کنند.<sup>۱</sup>

دلیل سوم:

استناد به قاعده ای دیگر نزد عقلا که شرع هم آن را پذیرفته است. این قاعده، همان وجوب رد حق دیگری به او، خواه مالیت داشته باشد یا خیر. در مساله ما نیز، از آن جا که یکی از حقوق انسان، حق تندرستی و سلامتی از بیماری بوده که بزهکار آن را پایمال کرده است، بر او واجب می‌گردد که این حق را، هر چند با پرداختن هزینه های درمان، به بزه دیده بازگرداند.

به دیگر سخن: می‌توان نام آن را، ضمان عهده یا لزوم بازگرداندن آنچه از آن دیگری است به او، هر چند مال نباشد، نهاد، چنانکه از میان بردن هرگونه کاستی و زیانی که به او رسانده است نیز، واجب است، هر چند مالی نباشد.

**پاسخ:**

اگر بزه دیده، خود، هزینه های درمان را پرداخته و تندرستی خویش را بازیابد، این استدلال (بر فرض درستی آن) اثبات نمی‌کند که بزهکار، این هزینه ها را ضامن بوده و در عهده اش ثابت گردیده است. تنها این را می‌توان پذیرفت که حکم تکلیفی بر لازم بودن پرداخت هزینه های درمان بر بزهکار، در صورتی که پرداخت

<sup>۱</sup> - ر.ک، هاشمی شاهرودی، محمود، بایسته های فقه جزا، صص ۱۲۹-۱۷۰

کننده دیگری نباشد، ثابت می شود، مانند ضمان نفقه اولاد و پدر و مادر بر انسان علاوه بر این که این وجه چنانکه بر نگردد به وجه گذشته در ضمان ضرر و خسارت بر دیگران قابل قبول نیست؛ زیرا که سلامت و تندرستی از امور معنوی و غیر مادی است و عرفاً مشمول دلیل وجوب رد مال و یا حق غیر به او نمی شود. و وجوب رد غیر مال از امور معنویه، هر چند هم مهم باشند ثابت نشده است.

دلیل چهارم:

استدلال از راه قاعده «لاضرر» به این بیان: ضامن نبودن بزهکار نسبت به هزینه های درمان، حکمی است ضرری و فشار و زیان بر بزه دیده، بنا بر این قاعده یاد شده آن را از میان برده و ضامن بودن بزهکار از این راه اثبات می گردد. حق خیار [= بر هم زدن قرارداد] در موارد عیب و غبن [= فریب در بها و دستمزد] نیز به همین شیوه اثبات می شود.

**پاسخ:**

نخست آن که: آنچه گفته شد، جبران زیان است و نه از میان بردن آن؛ چرا که به هر روی، زیان به دست بزهکار انجام گرفته است. از سوی دیگر، در جای خویش، ثابت شده که این قاعده، جبران زیان را اثبات نمی کند؛ زیرا در صدد نفی هرگونه ضرر است و نه تنها ضرر جبران نشده. آری، با کمک برخی روایات می توان این قاعده را دگرگون کرد؛ روایاتی که زیان رساندن را موضوع ضامن بودن می خواند، مانند:

صحیح الحلبي عن ابي عبدالله(ع): «كل من يضر بطريق المسلمين فهو ضامن لما يصيبه.» از امام صادق(ع): هر کس زیانی به راه مسلمانان برساند، هر پیشامدی را در این راه ضامن است. و روایت معتبر کنانی: «قال: قال ابو عبدالله(ع): من اضر بشيء من طريق المسلمين، فهو له ضامن.» امام صادق(ع) فرمود: هر کس به هر اندازه به راه مسلمانان آسیبی رساند، ضامن آن است.

ظاهر این روایات آن است که معیار و موضوع ضامن بودن، زیان رساندن است و نسبت دادن آن به راه، به اعتبار کسانی است که از آن می گذرند و نه خود راه.

دوم آن که: ضرر، همان کاستن از مال یا حق است. بنا بر این، اگر صدق ضرر به جهت از بین رفتن و کاستی و چند ملامتی بزه دیده

## « بررسی خسارت مازاد بر ديه »

است پس این امر، وابسته به این است که تندرستی را از پیش، مال یا رد آن را حقی ثابت بر عهده بزهکار بدانیم. و چنین چیزی در حقیقت، بازگشت به یکی از استدلالهای پیشین است و دیگر نیازی به قاعده «لاضرر» نخواهیم داشت. زیرا که تلف کردن مال و یا حق صادق است و دلیل تلف کردن جاری است و اگر صدق ضرر به هت خسارت و کاهش پیدا شده در مال بزه دیده، باشد آن است که جواب این کاهش و خسارت به دست خود وی، انجام می گیرد و نه بزهکار؛ زیرا او خود مباشر این کار است، مگر این که به قاعده تسبیب باز گردیم که همان استدلال دوم خواهد بود و پاسخ آن را دانسته ایم.

سوم آن که: ضامن بودن بزهکار نیز، حکمی ضرری بر اوست و بدین سان، دو ضرر با یکدیگر تعارض خواهند داشت. و این گفته که ضرر بزه دیده، بر ضرر بزهکار مقدم است، بستگی بدان دارد که از پیش، ضامن را بر عهده بزهکار ثابت بدانیم.

دلیل پنجم:

این استدلال، همان استدلال یکم، یعنی ضامن وصف سلامت با اندکی دگرگونی است. چکیده این وجه آن است که: بزهکار، ضامن تندرستی و سلامت بزه دیده است؛ زیرا تندرستی انسان، گرچه مال نیست، ولی مال نبودن، گاهی از آن روست که چیزی بهره و کارآیی ندارد، مانند دانه ای گندم یا حشره ای چون سوسک که در چنین چیزهایی، به دلیل بها نداشتن و مال نبودن، ضامن نیست. گاهی هم یک چیز، به دلیل اهمیت و شرافت و این که از مال به انسان نزدیک تر است، مال نیست، مانند عهده انسان و کارهایش نسبت به خودش. چنین چیزهایی، برای خود انسان، ملک اعتباری نیست و تنها هنگامی که چیزی را در عهده خود، به دیگری می فروشد، یا کار خویش را به اجاره می دهد، عهده، یا کار خود را به ملک دیگری در آورده است.

به دیگر سخن: انسان، مالک طبیعی و تکوینی خویش و کارهایش است که این گونه ملک، بسی والاتر و بالاتر از ملک اعتباری است و از همین روی، اعتبار ملک بودن آن، هم نزد عقلا و هم شرع کاری بیهوده به شمار می آید. بنا بر این می توان گفت: از میان بردن تندرستی انسان یا هر گونه کاستی دیگری در اندامها، یا سودهای آنها، ضامن در پی خواهد داشت؛ زیرا شرط ضامن، بیش از این نیست که چیز تلف شده، مرغوب و خوش آیند نزد عقلا و در اختیار صاحبش باشد، هر چند ملکیتی ذاتی و طبیعی و هرگز شرط نشده است که

## « بررسی خسارت مازاد بر ديه »

بايد داراي ملكيتي اعتباري باشد. بنا بر اين، تندرستي را بايد به صاحبش برگرداند و جبران كند و چنين چيزي هم، با پي گيري درمان او امكان دارد؛ چرا كه باز پس دادن هر چيز، به تناسب همان چيز است. پس ضامن درمان او خواهد شد.

### پاسخ:

اين استدلال اثبات نمي كند كه بزهكار، ضامن هزينه هاي درمان است، بلكه تنها ضامن بهاي تندرستي بزه ديده را مي رساند. آري، ممكنست اين بها، برابر، يا نزديك به هزينه هاي درمان باشد. افزون بر اين، اشكال دوم كه بر استدلال يكم وارد آورديم، بر اين استدلال نيز وارد است.

از اينها گذشته، مي توان ثابت بودن ضمان را، نزد خردمندان درباره وصف سلامت، نپذيرفت؛ چرا كه آنچه يقيني است، تنها كالا يا ويژگيهاي آن است، هر چند مال شمرده نشود. بدين سان كسي كه دانه اي از گندم، يا تکه های کوزه شکسته كسي را برداشته، بازگرداندنش بر او واجب است، هر چند مال به شمار نيايد و كسي كه كالای ديگري را بي اجازه او، جا به جا كند، بايد آن را به جای خود بازگرداند، هر چند ارزش مالی آن دست نخورد. اما در چيزی، مانند تندرستی و مانند آن، كه به شؤن انسان آزاد و حيثيت او بر مي گردد و نه جنبه های مادی يا مالی او، ثابت بودن چنين ارتكازی [= دريافت همگانی خردمندان] مشكل يا نادرست به نظر مي رسد، دست كم، در آن ترديد داريم و همين اندازه كافي است تا نتوانيم به اين استدلال استناد كنيم و از آن به عنوان دليلی لبي [= غيرلفظی] ياری بجوييم.

### دليل ششم:

قاعده تفويت و اينكه بزهكار هزينه هاي درمان را كه مال است بر بزه ديده تفويت کرده است؛ زيرا اگر چنين كاری نمی کرد، او نيز دچار هزينه ای اين گونه نمی شد و زيان نمی دید. پس بزهكار به دليل از بين بردن هزينه های درمان، (تفويت) ضامن خواهد بود؛ مانند آنچه در زندانی کردن انسان آزاد داراي درآمد، گفته می شود كه دستمزد كار و پيشه او را ضامن می گردند.

### پاسخ:

دليلی بر اين نداريم كه عنوان «تفويت» سبب ضمان گردد، هر چند

مرحوم سید یزدی در کتاب شریف عروة الوثقی از آن بسیار یاد کرده است. موضوع ضامن شدن تنها اتلاف [= تباه کردن] یا ید [= دست اندازی به مال دیگران یا در اختیار داشتن آن] است که هیچ کدام از این دو در مساله ما یافت نمی شوند.

از این گذشته، چون بزه دیده با میل و اختیار خود هزینه های درمان را هزینه می کند، صادق بودن تفویت در چنین جایی مشکل و بلکه نادرست است. و اساسا ممکن است گفته شود که تفویت در جایی صادق است که مالی را به دست نیابد و قبل از به دست آوردن آن از دست بدهد. البته در صورتی که در معرض حصول بوده است و اما از دست دادن مال موجود، چنانکه در محل کلام ماست موضوع نظر قاعده تفویت نیست، بلکه اگر ضمانی در کار باشد، اضرار و تسبیب به خسارت؟ است.

دلیل هفتم:

برای اثبات ضامن بودن بزهکار نسبت به هزینه های درمان، از آغاز می توان به سراغ سیره عقلا [= شیوه خردمندان] رفت. آنان هیچ تردید و اشکالی در این نمی بینند و از این روست که در آیینهای حقوقی امروز می یابیم که بزهکار را ضامن همه هزینه های درمان می دانند. چنین شیوه ای را نمی توان نوپیدا شمرد، بلکه ریشه ها و ویژگیهای آن از آغاز، در ذهنها بوده است؛ بدین سان از این که مخالفتی از سوی قانون گذار اسلام، در این باره نیافته ایم، می توان دریافت که آن را پذیرفته و امضا کرده است.

شاید بتوان این استدلال را بهترین دلیلها و بی اشکال ترین آنها دانست، ولی درستی کامل آن وابسته به این است که از دلیلهای معین کردن دیه و ارزش درنیابیم که دیه، جایگزین همه آنچه است که عقلا به ضمان آن باور دارند و همه آنچه که بزه دیده بستانکار می شود، همان دیه یا ارزش است و نه چیز دیگر.<sup>۱</sup>

فصل دوم: زیانهای باز ماندن از کار و هزینه دادرسی

بخش اول: باز ماندن از کار

آیا بزهکار زیانهایی را که در پی بازماندن از کار و کسب، به

<sup>۱</sup> - ر.ک، مجله کانون وکلا، مقاله ماهیت و قلمرو دیه و ضرر و زیان ناشی از جرم، شماره ۷۶



بزه دیده می‌رسد، ضامن است؟ از آنچه در فصل پیش گفته ایم، سخن در این فصل نیز روشن می‌شود. اگر معیار ضمان را تباه ساختن یا دست‌گذاشت بر مال دیگری بدانیم، چنین چیزی در این فصل یافت نمی‌شود؛ چرا که هنوز مالی برای دیگری تحقق نیافته و او می‌توانست اگر چنین آسیبی نبود، مالی را به دست آورد. اما اگر معیار را گسترده‌تر از این دانسته و هرگونه از بین رفتن مال را سبب ضامن بودن به شمار آوریم، می‌توان گفت در این جا، از بین رفتن مال، صادق است، بویژه درباره کسی که دارای کار آماده و درآمد زایی باشد که در نتیجه آن آسیب، از آن بازمانده است. مرحوم سید صاحب عروه در زندانی کردن انسان آزاد دارای درآمد، از آن روی که از بین رفتن درآمد است، حکم به ضمان کرده، در حالی که پیش‌تر بر بسنده بودن تفویت برای ضمان اشکال گرفته بود. اگر هم معیار ضمان را هرگونه زیان مالی بدانیم، اگر زیان به معنای کاهش مال باشد، باز هم در این جا ضمان نیست؛ چرا که هنوز مالی پیدا نشده تا دچار کاهش گردد. آری اگر این آسیب نبود او می‌توانست مالی به دست آورد. البته ممکن است ضمان را با یکی از این دو تحلیل عرفی ثابت کرد: ۱. از آن جا که سود و مال یاد شده درباره کسی که کار سودآوری را آماده دارد، حتماً تحقق می‌یافت، چنین مالی در نگاه عرف، مانند مال موجود برای بزه دیده است، پس جلوگیری از پیدا شدن آن در نگاه عرف، زیان رساندن به او در سودی است که اکنون داراست، پس ضرر و بلکه تباه ساختن خواهد بود. ۲. توان و قدرت بر ایجاد درآمد، خود دارای بها و ارزش، نزد خردمندان و عرف است که بزه‌کار بدان آسیب رسانده و از میان برده است، پس ضامن بهای آن خواهد بود. بنا بر این، گاهی تباه ساختن درباره از میان بردن برخی ویژگیها که دارای ارزش و بهایی باشند نیز، صادق است. اما به این هر دو تحلیل می‌توان پاسخ گفت: درباره تحلیل نخست، باید بدانیم که تنها پیدا شدن سود و درآمد در صورتی که آسیب یا زندانی شدن نمی‌برد، برای صدق مفهوم نقص یا زیان کافی نیست، مگر این که به گونه مجازی باشد که آن گاه نمی‌توان آن را در گستره دلیلهای لاضرر یا اتلاف دانست. درباره تحلیل دوم نیز، باید گفت: در جای خود ثابت شده که ویژگیها، حیثیتهای تعلیلیه [= علت و سبب] برای مال بودن کالا یا کارهایند و هرگز آن ویژگی به تنهایی مال نیست. برای همین است که ویژگی خوش آیند، از میان رفته در کالا را ضامن نخواهند شد، بلکه خود کالایی را که ارزش آن در پی از میان رفتن آن ویژگی کاهش یافته، ضامن می‌شوند. از این جاست که می‌بینیم مشهور فقیهان،

بازداشتن انسان دارای کار و کسب را سبب ضمان نمی دانند. در کتاب غصب از تحریر الوسيله آمده است: «المسألة ۵. لو استولى على حر فحبسه، لم يتحقق الغصب، لا بالنسبة الى عينه و لا بالنسبة الى منفعته، و ان اثم بذلك و ظلمه، سواء كان كبيرا او صغيرا... و كذا لا يضمن منافعه كما اذا كان صنعا و لم يشتغل بصنعه في تلك المدة، فلا يضمن اجرته. نعم لو استوفى منه منفعة كما اذا استخدمه، لزمه اجرته.» «المسألة ۱۳. لو منع حرا عن عمل له اجرة من غير تصرف و استيفاء، لم يضمن عمله و لم يكن عليه اجرته.» مساله ۵. اگر کسی بر انسان آزادی چیره گشته و او را زندانی کند، غصبی انجام نگرفته، نه نسبت به خود او و نه نسبت به منافع و فایده هایش، گرچه با این کار، گناه کرده و ستمی بر او روا داشته است، چه بزرگسال باشد و چه خردسال... همچنین سوده‌های او را ضامن نیست، چنانکه اگر صنعت گر بوده و در این مدت به کار خویش پرداخته باشد، دستمزد او را ضامن نیست. آری، اگر از او سود جسته مانند این که از خدمات او بهره مند شده باشد، دستمزد او را باید بپردازد. مساله ۱۳. اگر انسان آزادی را از کاری که درآمدزاست باز دارد، بی آن که در او تصرفی کرده یا از او بهره ای ببرد، نه کارش را و نه دستمزدش را ضامن نخواهد بود. چنین چیزی در بهره های کالاها بدین گونه نیست؛ چرا که مال بالفعل مالک آن به شمار می آید و از این روی بازداشتن مالک از آن مال، ضمان در پی خواهد داشت، هر چند غصب کننده، خود، بهره ای از آن نبرده باشد. بنا بر این اگر حیوان کسی را غضب کند، ضامن است، چه از آن بهره ای ببرد یا نه. آری در مورد کارهای انسان، اگر به اجاره کسی درآمده باشد و دیگری او را تا پایان مدت اجاره زندانی کند، آن کار را برای کارفرما ضامن خواهد. در مساله دیگری در همان کتاب آمده است: «المسألة ۱۲. لو حبس حرا لم يضمن لا لنفسه و لا منافعه ضمان الیّد، حتی فیما اذا كان صنعا، فلیس علی الحابس اجرة صنعه مدة حبسه. نعم، لو كان اجیرا لغيره فی زمان فحبسه حتی مضی، ضمن منفعته الفائتة للمستاجر.» مساله ۱۲. اگر انسان آزادی را زندانی کند، نه خودش و نه فایده هایش را ضامن نخواهد بود، هر چند انسان صنعت گری باشد. بنا بر این، دستمزد کار او در مدت زندان بر زندانی کننده، نیست. آری، اگر در اجاره کسی بوده و او را تا پایان مدت اجاره زندانی کرده باشد، سوده‌های او را ضامن نیست. کارفرما ضامن خواهد بود. شاید این تفصیل مشهور از آن روست که کار انسان، هنگامی که به اجاره درآید، مال موجود کارفرما شمرده می شود و این گونه ای از وجود اعتباری است که

تباہ کردنش، اتلاف و نقص مال موجود بوده و اضرار و بلکه اتلاف و از میان بردن مال دربارہ آن صادق است. اما درجایی که کاری به اجارہ در نیامده باشد، هنوز نہ وجود خارجی دارد و نہ اعتباری؛ چرا کہ برای انسان نسبت بہ کارها و عہدہ و ہستی او مالکیتی اعتبار نمی شود. از این روی، نمی توان گفت از نگاہ عرف، اتلاف یا اضراری پیدا شدہ است. بر ہمین اساس است کہ گاہی این تفصیل نیز گفتہ می شود کہ اگر بزہ دیدہ کار خویش را برای مدتی ہر چند دراز، بہ اجارہ دادہ باشد، بزہکار، مزد همانندہای بزہ دیدہ را، برای کارفرما ضامن است و بزہ دیدہ نیز، مزد تعیین شدہ در عقد اجارہ را از کارفرما بستانکار می شود. البتہ سخن درست آن است کہ اگر ہم چنین تفصیلی را بپذیریم، مسالہ ما از موارد آن نیست؛ زیرا مورد آن مطلب جایی است کہ کسی را از انجام کار مورد اجارہ بازدارند، در حالی کہ او توان انجام آن را بہ خودی خود داراست، مانند انسان آزادی کہ زندانی می شود، ولی در این مسالہ، جنایتی در میان است کہ در پی آن آسیبی بہ بزہ دیدہ رسیدہ و توانش را از میان برده و او دیگر از انجام کار ناتوان است. چنین چیزی سبب بہ ہم خوردن پیمان اجارہ می گردد؛ زیرا آشکار می شود کہ او در واقع، توان انجام کار را در زمان معین شدہ در اجارہ نداشته و این سبب گسستن پیمان اجارہ می گردد. از ہمین روست کہ مشہور فقیہان، در اجارہ دادن کالا چنین گفتہ اند: اگر کسی کالای مورد اجارہ را از مستاجر غصب کند، اجارہ همانند آن را مدتی کہ از اجارہ مانده است، ضامن خواهد بود، ولی اگر آن کالا را نابود بکند، یا آسیبی بدان برساند کہ نتوان از آن بہرہ جست، بہایش را باید بہ مالک کالا پردازد و اجارہ نیز برای مدت باقی مانده بہ ہم می خورد، آن گاہ مستاجر می تواند اجرت المسمای آن مدت را از مالک باز پس بگیرد؛ زیرا روشن می شود کہ این کالا، در واقع، سودی در این مدت، برای مالکش نداشته است. همچنین روشن می شود کہ اگر ضامن برخاستہ از صدق عنوان اتلاف یا اضرار بہ معنای کاهش مال باشد، این تنہا در جایی درست است کہ مال، حقیقی یا اعتباری، وجود داشته باشد کہ نقص بدان برسد و در مسالہ ما چنین چیزی یافت نمی شود، مگر این کہ یکی از دو تحلیل عرفی پیشین را بپذیریم. آری، عنوان از بین رفتن (تفویت) نیازمند موجود بودن مال نیست و در مسالہ ما نیز صادق است، ولی دلیلی بہ عنوان یک کبرای فراگیر نداریم کہ تفویت نیز سبب ضمان می شود، چنانکہ بیشتر نیز گوشزد کردہ ایم. با این ہمہ، حتی اگر بپذیریم کہ تفویت نیز ضمان را در پی خواهد داشت، می توان گفت کہ در مسالہ ما

تفویت و اضرار صادق نیست، هر چند صدق این دو را در زندانی کردن انسان آزاد دارای درآمد بپذیریم. دلیل سخن ما این است که جنایت در نگاه عرف، همان از میان بردن انسان یا اندامهای اوست و از این روی مانند آسیب رساندن به خود کالا و از میان بردن آن است و در چنین جایی هرگز نمی گویند که منافع و بهره های نفس یا عضو را نیز جداگانه از میان برده و نابوده کرده است. همان گونه که اگر کسی حیوان دیگری را نابود کند، نمی گویند که افزون بر ضمان، بهای خود حیوان، باید قیمت منافع آن را نیز به مالکش بپردازد؛ چرا که آن را در حق مالک نابود کرده، همچنین درباره کسی که دست دیگری را قطع کرده جز این نمی گویند که دست او را آسیب رسانده یا نابود کرده است و نه منافع و کار و کسبی که با آن دست انجام می داده است. بنا بر این، تباه ساختن دیگری نسبت به منافع در میان نیست تا ضمان دیگری داشته باشد، بلکه منافع نابوده شده مانند حیثیتهای تعلیلیه برای ضمان خود آن اندام به شمار می آید. تفویت جداگانه منافع تنها در جایی است که آن اندام، خود بر جای مانده باشد. این که گفته ایم نکته ای است عرفی و تردید در آن روا نیست. بر این اساس، در مساله خودمان چنین می گوئیم که اگر هم بپذیریم زندانی کردن انسان آزاد دارای درآمد، ضمان اجرت کار او را در پی خواهد داشت، باز هم نمی توان مساله ما را با آن سنجید و ضمان کار و کسبی را که بزه دیده از آن بازمانده است، بر عهده بزهدار دانست؛ مانند نقاش و درودگری که دستشان بریده شده، یا خواننده ای که زبانش قطع گردد، این همه از میان بردن خود یک چیز است و نه منافع و فواید آن. گذشته از این، اندازه منافع و درآمدهایی را که از میان می رود و باید جایگزین گردد، نمی توان به درستی معین کرد؛ زیرا کارها و مشاغل تفاوت بسیاری هم در اندازه و هم در چگونگی درآمد و منافع دارند و جز به گونه ای گزاف نمی توان اندازه معینی برایش در نظر گرفت. این نیز در مساله ما که تعیین خسارتی دیگر افزون بر دیه است بسی دور می نماید. بلکه می توان به یقین، یا دست کم با اطمینان، گفت که بزهدار در شرع مقدس ما کار و کسب از میان رفتن و زیانهای مالی به دنبال آن را ضامن نیست، در حالی که بیشتر آیینهای حقوقی امروز ضمان آن را می پذیرند. ما اگر نتوانیم از سکوت همه روایات دیه دریابیم که چنین ضمانی درست نیست و بگوئیم که چون این روایات، تنها در صدد بیان دیه عیب و نقصی هستند که بر پیکر بزه دیده رسیده و نه زیانهای مالی دیگر، بی اشکال می توان گفت که این مساله همواره مورد نیاز و برخوردار بوده است، چه بسا آسیبهایی که از روی

عمد یا اشتباه در میان مردم یافت می شده که در آن حکم به پرداخت دیه یا قصاص می گشت، اگر منافع و کار و کسب بزه دیده نیز بر عهده بزهکار می بود، که در بسیاری موارد این آسیبها به کاسبان و پیشه وران می رسید، در روایات و فتواها معروف و مشهور می شد و به ما نیز می رسید، در حالی که حتی یک مورد هم نمی توان یافت، بلکه شاید آن دسته از روایاتی که می گویند: خون مسلمانان با یکدیگر برابر است و در دیه تفاوتی میان خرد و کلان و مهتر و کهتر نیست، بر نبود چنین ضمانی دلالت دارد. روشن است که آنچه در مساله نخست گفته ایم که هزینه های درمان در گذشته ناچیز بوده و در میان هزینه های روزانه زندگی مردم چشمگیر نبود، در این مساله جایی ندارد. بدین سان، در حقیقت این یک دلیل لبی است که می توان برای ضامن نبودن چیزی افزون بر دیه و هزینه های درمان، بدان استدلال کرد، البته اگر در مساله نخست پذیرفته باشیم که هزینه های درمان بر عهده بزهکار است.

بخش دوم: هزینه دادرسی

آیا هزینه های دادرسی بر عهده بزهکار است؟ پیش تر گفته ایم که این مساله تنها در جنایتها نبوده و در هرگونه دادخواهی می توان چنین پرسشی را بررسی کرد که آیا در دادخواستهای کیفری یا مدنی، هزینه های دادرسی همواره بر عهده محکوم علیه است یا خیر؟ شایسته آن است که بحث را در دو بخش دنبال کنیم: ۱. آیا محکوم علیه هزینه های دادرسی را باید به دولت بپردازد و دادگاه می تواند آن را از او و نه محکوم له بگیرد یا خیر؟ این خود مسؤولیتی است مدنی در برابر دولت. ۲. آیا محکوم علیه ضامن هزینه هایی که محکوم له برای دستیابی به حق خویش می پردازد، خواهد بود یا خیر؟ این خود مسؤولیتی است در برابر صاحب حق. از آن جا که پرسش دوم به بحثهای گذشته نزدیک تر است، نخست سخن را از آن آغاز می کنیم: ممکن است گفته شود: محکوم علیه همه آنچه را که صاحب حق در راه دستیابی به حق خویش هزینه می کند، ضامن است، چیزهایی مانند هزینه های دادرسی و وکیل و مدافع. گرچه صاحب حق، با اراده و اختیار خودش این هزینه ها را می پردازد، ولی این همه در پی پایمال شدن حق او از سوی محکوم علیه بوده و از نگاه عرف، او سبب چنین خسارتی بر صاحب حق گردیده است و باید او را ضامن بدانیم. با این همه، ظاهر آن است که نمی توان به این اندازه برای ضامن بودن او بسنده کرد. پیش تر گفته ایم

که مقصود از سبب آن است که بتوان اتلاف، اضرار یا تفویت را از مباشر برگردانده و به او نسبت داد. روشن است که تنها بازداشتن صاحب حق و نیاز به هزینه برای دستیابی به آن حق، برای نسبت دادن خسارت و زیان این هزینه ها به غصب کننده کافی نیست، تا بتوانیم او را افزون بر این که ضامن اصل حق است، نابود کننده و زیان رساننده و تباه سازنده هزینه های دادرسی نیز بدانیم. این مخارج از سوی صاحب حق، برای دستیابی به حق خویش انجام گرفته و او دو گونه حق ندارد یکی مال خودش و دیگری چیزی که او را بدان مال می رساند. بنا بر این، برای تسبیب و نسبت دادن اتلاف یا تفویت نمی توان به این اندازه بسنده کرد. بلکه باید گفت کار صاحب حق در دستیابی به مال خویش را نمی توان به کسی جز مباشر نسبت داد، مگر این که اجبار یا فریبی در میان باشد، که بیرون از فرض سخن ماست. این گفته که بر چنین کاری اضرار صادق است؛ زیرا او در راه دستیابی به حق خویش هزینه هایی را پرداخته، بویژه در جایی که کار محکوم علیه با آگاهی و عمد بوده باشد، گفته ای نادرست است مگر با برخی توجیها. این سخن نیز که در اختیار داشتن مال و حق، خود دارای ارزش بوده، غاصب این ارزش را پایمال کرده، سخن نادرستی است؛ زیرا بنا بر این باید از آغاز دو ضمان در میان باشد، چه صاحب حق برای دستیابی به مالش چیزی را هزینه کند، یا نه. بلکه شاید بتوان گفت این که در دلیلهای حرام بودن ربا آمده است که مالک تنها سرمایه خویش را بر می دارد و نه بیشتر، به روشنی بر خلاف نکته ای که گفته شد دلالت دارد. آری، گذشت زمان می تواند حیثیت تعلیلیه [= علت و سبب] برای افزایش بها گردد که این خود نکته دیگری است. همچنین زمان و مکان، گاهی در ارزش مالی یک چیز تاثیر داشته و درجایی که غرض عقلا متوجه آن باشد، مورد ضمان نیز خواهد بود، ولی این همه نکته هایی است بیرون از بحث و سخن ما. این گفته که درباره غاصب باید با سخت ترین روشن برخورد کرد نیز نادرست است؛ زیرا این قاعده ای دریافت شده [= تصدیه] از لابه لای بحثهای فقهی است و نه قاعده ای شرعی. از این گذشته، مقصود از این جمله آن است که هیچ کس ضامن هزینه هایی که غصب کننده در راه باز پس دادن چیز غصب شده می پردازد، نخواهد بود و این به یکباره با موضوع سخن ما بیگانه است. درباره پرسش دوم باید گفت: اگر بخواهیم آن را به عنوان حکمی ثانوی اثبات کنیم و بگوییم که هر گاه حاکم در آیین دادرسی چنین مقرر کند که محکوم علیه، ناگزیر از پرداخت هزینه های آن است و اگر حق ثابت نگردد، بر خواهان یا هم بر خواهان و هم خوانده پرداخت آن لازم

است، این حکمی ثانوی بوده و هیچ اشکالی در آن نیست، چنانکه در همه احکام حکومتی که حاکم اسلامی برای پاسداری از مصالح و مفاسد در چارچوب شرع مقرر می کند، همین گونه است. اما اگر بخواهیم ضامن بودن محکوم علیه را به عنوان حکم اولی و با یکی از قاعده های ضمان اثبات کنیم، باید گفت: کار دادرسی و آنچه در این باره است، مانند: ثبت دادخواست، بازپرسی، صدور حکم و مانند آن همگی کارهای دارای ارزش و مالیت بوده و با استفاده یا دستور انجام یا اتلاف، آن را ضامن می شوند، چنانکه کارهای دیگر دارای ارزش مالی نیز، همین گونه اند. در مساله ما اگر دادرسی به خواسته محکوم علیه باشد، هزینه های آن نیز بر عهده اوست؛ چرا که او دستور چنین کاری را داده است. و اگر به خواست محکوم له یا هر دوی آنان و یا به دستور خود حاکم باشد، باز هم بر عهده محکوم علیه است؛ زیرا او همچون سبب قوی تر از مباشر بوده و اگر او حق دیگری را از او نمی گرفت، حاکم نیز ناگزیر از برپاداشتن داد و بازگرداندن حق به اهل آن نمی گردید. البته این سخن بر این اساس است که گرفتن دستمزد در برابر کارهای واجب، حرام نباشد، بویژه در امور حکومت که دلیلهای وجوب آن به گونه ای نیست که باید آنها را بی مزد انجام داد. درست است که اگر محکوم له از حق خویش چشم می پوشید و دادخواهی نزد حاکم نمی کرد، او نیز دادرسی و کارهای دیگری را در این زمینه انجام نمی داد، ولی دادخواهی حق اوست و محکوم علیه حق پایمال کردن حقوق دیگری را نداشته و بلکه باید آن را بازپس می داد. نکته اصلی عرفی که سبب صادق بودن عنوان تسبیب می شود، همین است. برای نمونه اگر صاحب پیراهنی آن را از دست غضب کننده کشیده تا از چنگ او بیرون آورد، ولی او پیراهن را رها نکند و در این میان پیراهن پاره شود، گرچه تباہ شدن آن با کار هر دو انجام گرفته، ولی گفته می شود که چون غضب کننده، حق نگاهداری پیراهن دیگری را نداشته، پس خود او سبب نابودی پیراهن است و باید همه بهای آن را بپردازد. یا گواه دروغین که ضامن مال از دست رفته است؛ چرا که حقیقت را پنهان کرده و گواهی دروغ داده بود و از مباشر، که همان قاضی است، قوی تر است. در این مساله، اگر این نکته را پذیرفته و بدان یقین کنیم، محکوم علیه ضامن هزینه های دادرسی خواهد بود و گرنه مانند مساله پیشین، اصل آن است که او، ضامن چنین هزینه ای نیست.

فصل سوم: بررسی روایات دیه و ارش

تردید در این نیست که روایات بر ضامن بودن دیه و معین کردن آن در اندازه های مشخص، یا همان چیزی که حکم عادل قرار می دهد دلالت دارد. در این نیز شکی نیست که این روایات، با شمار بسیار و روشن کردن حکم هر یک از اندامها و هر گونه شکستگی و زخم با گونه ها و مراتب گوناگون آن، از برعهده آمدن هزینه های درمان و پزشکی، سخنی نگفته و از همین سکوت، ضامن نبودن چیزی افزون بر دیه و ارش، برداشت می شود و گرنه شایسته بود که دست کم، در برخی از روایات، نامی از این هزینه ها به میان می آمد.

در پاسخ این سخن می توان گفت: دیه و ارش تنها در برابر کاستی و کمبودی است که در اندامها یا بهره وری از آنها یا هر چیزی که در پی بزه در پیکر، به بار می آید، قرار دارد و این چیزی است جدا از هزینه های درمان و بازگرداندن بهبودی به بزه دیده، خواه کاستی در بدن او بر جای بماند یا خیر. بنا بر این، روایات تنها در پی بیان چیزی بوده اند که بزهکار به سبب نقص در پیکر او باید بپردازد و نه چیز دیگر، چنانکه اگر کار او به از میان رفتن مال بزه دیده، مانند پاره شدن لباس یا کشته شدن حیوانش انجامد، سکوت روایات دیه از ضمان این چیزها، به معنای ضامن نبودن نیست؛ چرا که از این جهت درصد بیان نبوده است و نمی توان چیزی را بر خلاف قواعد دیگر از روایات برداشت کرد. بدین سان، پس از آن که در بخش نخست اثبات کرده ایم که جدا از نقص بر جای مانده از بزه، می توان هزینه های درمانی و پزشکی را بر عهده بزهکار دانست، سکوت این روایات با آنچه گفته ایم ناسازگار نخواهد بود.

این پاسخ نادرست است؛ زیرا:

نخست آن که: شماری از روایات دیه، در جایی است که هیچ کاستی در آن بر جای نمانده است؛ چنانکه در مواردی که زخم بهبود یافته و شکستگی نیز بدون کژی جوش خورده، باز هم دیه ای معین کرده است. معنای چنین چیزی آن است که دیه و ارش معین شده از آن روی نیست که در پی بزه، نقصی در پیکر بزهکار پدید آمده است؛ زیرا اگر چنین بود، در این گونه موارد، نمی بایست دیه ای باشد. پس ناگزیر، دیه باید به لحاظ خود بزه و جنایت باشد و با



این حال، اگر هزینه های دمان نیز، به عهده او می آمد، یاد کردن از آن و ساکت نماندن لازم بود.

دوم آن که: برخی روایات، ظاهر در آنند که همه آنچه را بر بزهکار می آید، بیان کنند و نه تنها نقص وارد آمده بر او را. در روایت معتبر ابی بصیر چنین آمده است:

«عن ابی جعفر(ع) قال: قضی امیرالمؤمنین(ع) رجل قطع ثدی امراته، قال: اذن اغرمه لها نصف الدیه.» از امام باقر(ع) نقل کرد که فرمود: امیرالمؤمنین درباره مردی که سینه زنش را بریده بود، فرمود: او را محکوم به پرداخت نیمی از دیه کامل می کنم.

در صحیح ابن سنان آمده: «عن ابی عبدالله(ع) قال: السن اذا ضربت انتظر بها سنة، فان وقعت اغرم الضارب خمسمئة درهم، و ان لم تقع واسودت اغرم ثلثی دیتها.» از امام صادق(ع) نقل کرد که اگر دندانی را ضربه زنند، یک سال صبر می کنند، اگر آن دندان افتاد، باید پانصد درهم بپردازد و اگر نیفتد و سیاه شود، باید دو سوم دیه آن را بپردازد. اگر بزهکار، چیزی افزون بر دیه را نیز ضامن بود، شایسته آن بود که به این اندازه افزوده می شد.

در صحیح حلبی نیز می خوانیم: «عن ابی عبدالله(ع) فی رجل فقا عین امرأة، فقال: ان شاؤوا ان یفقؤوا عینه و یؤدوا الیه ربع الدیة، و ان شاءت ان تاخذ ربع الدیة. و قال فی امرأة فقات عین رجل: انه ان شاء فقا عینها و الا اخذ دیه عینه.»

از امام صادق نقل کرد که درباره مردی که چشم زنی را درآورده، فرمود: اگر خواستند می توانند چشم مرد را درآورند و یک چهارم دیه را به او بدهند و اگر خود آن زن بخواهد می تواند یک چهارم دیه کامل را بگیرد. و درباره زنی که چشم مردی را درآورده فرمود: اگر خواست می تواند چشم زن را درآورد و گرنه دیه چشم خویش را می گیرد. مقرر کردن آنچه به جای قصاص از بزهکار گرفته می شود، ظاهر در این است که همه آنچه بزه دیده می خواهد، همان دیه است و نه چیزی افزون بر آن.

در صحیح فضیل بن یسار آمده است: «عن ابی عبدالله(ع) قال: فی عبد جرح حرا فقال: ان شاء الحر اقتص منه و ان شاء اخذه ان کانت الجراحة تحیط برقبته، و ان کانت لاتحیط برقبته افتداه مولا، فان ابی مولا ان یفتدیه کان للحر المجروح حقه من العبد بقدر

دیه جراحه و الباقي للمولى؛ يباع العبد فيأخذ المجروح حقه و يرد الباقي على المولى.»

از امام صادق(ع) درباره برده ای که بر انسان آزادی زخم زد، حضرت فرمود: آن انسان آزاد اگر خواست قصاص کند و اگر بخواهد می تواند آن برده را صاحب شود، در صورتی که دیه آن زخم به اندازه بهای آن برده باشد. اگر دیه به اندازه بهای او نباشد، مولای آن برده او را به زخم خورده فدیه [= پیشکش] دهد و اگر مولایش از این کار سر باز زند، بزه دیده آزاد به اندازه دیه زخمش مالک برده می شود و بقیه اش از آن مولا خواهد بود، آن گاه آن برده را می فروشند و پس از آن که زخم خورده سهم خویش را از بهای او گرفت، بقیه را به مولا می پردازند.

در این روایت آمده: «اگر دیه زخمش به اندازه بهای آن برده باشد.» و هیچ سخنی از هزینه های درمان نگفته است و در پایان نیز آمده: «حق بزه دیده از بهای برده بزهکار، به اندازه دیه زخم اوست.» این نکته ها نشانگر آن است که چیزی جز دیه بر بزهکار نیست، بلکه نکته پایانی گویا صریح در همین است.

با این همه، می توان گفت: نهایت چیزی که از سکوت روایات درباره هزینه های درمان می توان دریافت، تنها ضامن نبودن درمان افزون بر دیه یا ارش است، ولی ضامن بودن آن را در ضمن دیه نمی توان با این سکوت نفی کرد؛ زیرا هزینه های درمان، برای بهبودی در آن روزگاران، بسیار کم تر از دیه بود. بنا بر این، شاید این سکوت از آن روست که دیه، همه آن هزینه ها و بلکه بیشتر از آن را در بر می گرفته است، پس مقتضی برای ضامن بودن هزینه های درمان وجود دارد. نتیجه این سخن در مواردی روشن است که این هزینه ها از دیه بیشتر باشد، مانند روزگار ما، که بر این اساس باید میان دیه و هزینه های درمان، هر کدام را که بیشتر است، پردازد.

از جمله چیزهایی که می توان برای این مطلب، بدان استدلال کرد، روایت معتبر غیاث است: «عن جعفر عن ابيه عن علي(ع) قال: ما دون السمحاق اجر الطيب.» از امام صادق از پدرش از امیرالمؤمنین(ع) که فرمود: در آسیبهای کم تر از پوست نازک روی استخوان سر، باید دستمزد پزشک را پرداخت.

ظاهر این روایت آن است که هر گاه زخمی کم تر از پوست نازک روی

استخوان سر باشد، باید دستمزد پزشک را پرداخت. پس ضامن بودن هزینه پزشکی در این جا آمده و این، از آن روست که این هزینه ها در گذشته، کم و ناچیز و از کم ترین اندازه ارش نیز پایین تر بوده اند، ارشهایی مانند آسیب رسیدن به پوست سر، که چهار شتر باید پرداخت. بنا بر این، نام نبردن از هزینه های پزشکی در روایات، برای آن است که هزینه ها درمان در آن روزگار، از ارش نیز کم تر بوده، چه رسد به ديه.

البته در پاره ای روایات، برای آسیب پایین تر از پوست سر نیز، ارش معین شده است، مانند: صحیحه زراره و روایت منصور بن حازم. در این روایات برای «باضعه» سه شتر مقرر گردیده است. [شکافی که به استخوان نرسد و خون از آن نیاید باضعه نام دارد]. این روایات سبب از میان رفتن دلالت معتبره غیاث نمی شوند؛ بلکه موجب تقیید کردن آن خواهند شد که آن آسیب باید کم تر از پوست نازک سر و باضعه باشد. بدین سان، اصل دلالت آن روایت بر ضامن بودن هزینه های پزشکی، بر جای می ماند و این روایت، می تواند تفسیری بر سکوت دیگر روایتها در این باره باشد.

روایات دیگری درباره حد دزدی وارد شده که می توان در ضامن بودن هزینه های درمان، از آنها نیز یاری جست. در این روایات آمده: امیرالمؤمنین(ع) دستور می داد: هر کس در پی دزدی دستش را قطع می کنند، هزینه درمان او را تا بهبودی از بیت المال بپردازند، مانند صحیحه محمد بن قیس و روایتهای محمد بن مسلم و حارث بن حذیره و دیگر روایات.

گرچه این روایات، درباره حد دزدی است و نه زخمی که بزهکار بر کسی می زند، ولی ظاهر دستور امام(ع) به پرداختن هزینه های درمان از بیت المال، واجب بودن آن است، پس بیت المال خود ضامن چنین هزینه هایی است. بنا بر این می توان گفت: هنگامی که در آسیبهای به حق و عدالت، که در پی انجام حدود خداوندی پدید می آیند، باید هزینه های درمان را پرداخت، پس در جایی که بزهکاری، به ناحق، چنین آسیبی را به کسی برساند، ضامن بودن این هزینه ها شایسته تر و اولی خواهد بود. از این گذشته، دلیل دیگری نیز داشته ایم که همان روایت معتبر غیاث است. ظاهر یا صریح این روایت آن است که دستمزد پزشک را در جایی که آسیب زده شده از کم ترین اندازه ارش هم پایین تر باشد، باید پرداخت و چون آسیبهای دیگر، خواه کم تر و خواه بالاتر از این اندازه،

هیچ گونه ویژگی دیگری جز این ندارند که در آسیبهای دیگر، هزینه پزشکی، خود، بخشی از دیه است، این نکته را می توان دریافت که اصل ضامن بودن هزینه های پزشکی و درمانی نزد شارع پذیرفته است، به گونه ای که اگر بیش از دیه یا ارزش تعیین شده باشد، آن را باید پرداخت؛ زیرا هیچ تفاوتی در ملاک این هر دو چیز نیست. پس می توان این روایت معتبر را امضا و تایید روشنی بر همان شیوه خردمندان به شمار آورد که هزینه های درمان را بر عهده بزهکار می دانند. بلکه می توان این روایت را دلیل شرعی جدایی بر شمرد [و نه تنها تایید کننده سیر].

#### نتیجه گیری:

باید دانست که همه استدلالهای پیشین، شایسته تردید و انکار نیست؛ زیرا با اطمینان می توان گفت اگر دلیلهای دیه که در دین ما آمده، وجود نمی داشت، باز هم عرف، پرداختن مالی را در برابر آسیبی که بر بزه دیده وارد آمده لازم می شمرد. چنین مطلبی را از اساس نمی توان انکار کرد، بلکه تاریخ نگاران این گونه آورده اند که اندیشه قرارداد دیه به عنوان جایگزینی در برابر کشتن یا زخم زدن در میان مردم پیش از اسلام و نیز آنان که به اسلام در نمی آمدند نیز یافت می شده است، چنانکه اندیشه جایگزین سازی و بلکه پرداخت هزینه های درمان، در قانونهای حقوقی امروز جهان، به گونه ای پذیرفته شده که منکر آن، ستمگر و دور از حق و داد به شمار می آید. با این همه، احتمال نمی توان داد که دیه تنها یک کیفر باشد؛ چرا که حتی در موارد خطای محض و تسبیب نیز، دیه وجود دارد. پس به یقین در نگاه عرف، دیه دارای جنبه جایگزینی است، چنانکه از زبان روایاتی که نام از

ضمان آورده یا هم ضمان دیه و هم ضامن بودن مال را با یک سبک و یک سبب، همراه ساخته، بر می آید.

اکنون که ثابت گردید در نگاه همه عرفهای خردمندان، بزهکار ضامن پرداختن مالی است به بزهکار، یا کسان او، در برابر آسیبی که به او رسانده، به یقین باید گفت در موارد پایین تر از کشتن، چنین مال جایگزینی هرگز از هزینه های درمان برای بهبودی کم تر نخواهد بود. اگر استحقاق بزه دیده ثابت باشد، این کم ترین چیزی است که او شایستگی دریافت آن را از بزهکار دارد. این سخن بدان معناست که اصل مقتضی برای ضامن بودن هزینه های درمان، هر چند همراه مالی که در برابر بزه خویش می پردازد، درخور انکار نیست. تنها باید از این نکته سخن گفت که آیا برآیند روایات دیه، با آن ناسازگار است یا خیر؟ چه این که هزینه های درمان در گذشته هم وجود داشته و در این روایات سخنی از آن گفته نشده است.

برآیند آنچه تاکنون گفته ایم این است که بزهکار ضامن اندازه بیشتر میان دیه و هزینه های درمانی است. البته این را نیز می توان احتمال دارد که اگر هزینه های پزشکی، بیش از دیه باشد، بزه دیده باز هم حقی افزون بر آن هزینه ها بستانکار می شود؛ زیرا می توان از دلیلهای دیه دریافت که عیب و نقص در اندامها یا بهره وری از آنها و بلکه خود درد کشیدن برای بزه دیده، حقی مالی می آورد. بنا بر این اگر این برداشت را با اطمینان بپذیریم، می توان بزهکار را هم ضامن دیه و هم هزینه های درمان دانست. البته این در صورتی است که عیب، درد و نقصی در پیکر او بر جای بماند و در چنین جایی باید چگونگی معین کردن اندازه این را نیز بررسی کرد.

## فهرست منابع

مجموعه قوانین:

- ۱- قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری
- ۲- قانون آئین دادرسی مدنی
- ۳- قانون مسئولیت مدنی
- ۴- قانون مجازات اسلامی
- ۵- قانون مدنی

کتاب و مقالات:

- ۱- آیت اله گلپایگانی. مجمع المسائل. ج ۳. صفحه ۲۴۹
- ۲- آیت اله رودکی. مجموعه استفتائات. سال ۷۳. صفحه ۲۳۲
- ۳- آیت اله نوری همدانی. رساله توضیح المسائل. چاپ هفتم سال ۷۵. صفحه ۶۰۳
- ۴- شکری. رضا-سیروس. قادر. قانون مجازات اسلامی در نظم حقوق کنونی. چاپ ششم سال ۸۶. صفحه ۳۱۱. نشر مهاجر
- ۵- گلدوزیان. ایرج. محشای قانون مجازات اسلامی. بهار ۸۶. مجمع علمی فرهنگی مجد.
- ۶- صادقی. محمد هادی. جرائم علیه اشخاص. چاپ یازدهم. پاییز ۸۶. صفحه ۲۵۲. نشر میزان
- ۷- آشوری. محمد. آئین دادرسی کیفری. جلد اول. صفحه ۲۶۵. انتشارات سمت
- ۸- مرعشی. محمد حسن. دیدگاههای نو در حقوق کیفری اسلام. چاپ دوم

« بَررسی خسارت مازاد بر دیه »

. پاییز ۷۶ . صفحات ۱۸۳-۱۹۶ . نشر میزان

۹- هاشمی شاهرودی. سید محمود . بایسته های فقه جزا . صفحات ۱۲۹-۱۷۰ . انتشارات مجد

۱۰- پاسخ و سوال از کمیسیون استفتائات و مشاورین حقوقی شورای عالی قضایی . ج ۳ و ۲ . تهران . روزنامه رسمی . ۱۳۶۵

۱۱- بازگیر . بداله . آراء ماهوی دیوان عالی کشور در امور حقوقی و جزایی . تهران . چاپ اول . سال ۱۳۸۰ . دانش نگار

۱۲- مجله کانون وکلا . مقاله ماهیت و قلمرو دیه و ضرر و زیان ناشی از جرم . دوره جدید . شماره ۶ و ۷ .

۱۳- مرعشی . محمد حسن . مقاله دیه و ضرر و زیان ناشی از جرم

۱۴- مجموعه استفتائات فقها از فصلنامه فقه اهل بیت فارسی شماره ۵ و ۶ گرفته شده است .

« بَرّسی خسارت مازاد بر ديه »



« بَرّسی خسارت مازاد بر ديه »

« بَرّسی خسارت مازاد بر ديه »